

# راه خدا

معرفت امام، تنها راه بندگی خدا

دکتر مهدی خدّامیان آرانی

مجموعه آثار / ۸۹



# راه خدا

معرفت امام، تنها راه بندگی خدا

دکتر مهدی خُدامیان آرانی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یادم نمی‌رود، آن روزی را که مهمان تو بودم و تو از غمی بزرگ سخن گفتی، اشک می‌ریختی و برایم حرف می‌زدی، نگرانی تو از این بود که باورهای تعدادی از جوانان شیعه به یغما رفته است، عده‌ای از آنها چیز زیادی از ولایت اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌دانند. تو دوست داشتی تا در راه دفاع از این باورها، گامی هر چند کوتاه برداشته شود.

سخن تو از دل برآمده بود و بر دل من نشست، تصمیم گرفتم تا چندین کتاب دربارهٔ دفاع از ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و امام‌شناسی بنویسم، پس قلم در دست گرفتم و شروع به نوشتن کردم، من می‌خواستم پیام اصلی غدیر را بازگو کنم. اکنون خدا را شکر می‌کنم که این کتاب آماده چاپ شده است، در این کتاب درباره این

موضوع سخن گفته‌ام که تنها راه بندگی خدا، ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است، اگر ما می‌خواهیم به رستگاری و سعادت برسیم باید به سوی امام‌شناسی گام برداریم و شناخت بیشتری را در این زمینه کسب کنیم.

مهدی خدامیان آرانی

خرداد ۱۳۹۷ شمسی



چقدر خوب است بدانی که چرا خدا تو را خلق کرده و هدف او از آفرینش تو چه بوده است؟

خیلی‌ها به این سؤال پاسخ داده‌اند ولی بهتر این است که جواب این سؤال را از خود خدا بپرسیم! مگر قرآن، سخن خدا نیست؟ این باور ماست که خدا در قرآن با ما سخن گفته است، پس بیا از قرآن بخواهیم پاسخ ما را بدهد!

قرآن چنین پاسخ ما را می‌دهد: «خدا شما را فقط برای عبادت و بندگی آفرید.»<sup>۱</sup> آری، هدف از خلقت تو این است که بندگی خدا را بنمایی، ولی این بندگی باید از روی اختیار باشد، خودت باید راه عبادت خدا را برگزینی، خدا هرگز تو را مجبور به این کار نمی‌کند، این قانون خداست، او تو را این‌گونه آفرید تا خودت راه حق را انتخاب کنی، کمال تو در این است. خدا راه حق و باطل را به تو نشان می‌دهد، اختیار را هم به خودت داده است، تو باید یک راه را برگزینی، اگر راه حق را که همان راه بندگی خداست انتخاب کنی به رستگاری می‌رسی.

در زندگی خدا تو را امتحان می‌کند، این تو هستی که انتخاب می‌کنی، خدا این‌گونه اراده کرده است که انسان با اختیار خودش، راه صحیح را برگزیند، این راز

کمال انسان است، همه کمال تو در این است که خودت، راه حق را انتخاب کنی. این سخن قرآن است: «خدا شما را آفرید تا شما را امتحان کند و آشکار شود که کردار کدام یک از شما، نیکوتر است».<sup>۲</sup>

خلاصه سخن آن که خدا تو را آفرید تا تو با اختیار خودت، بندگی او را بنمایی و در مسیر زندگی، همواره برای تو زمینه امتحان پیش می‌آید و تو می‌دانی امتحان وقتی معنا دارد که تو حق انتخاب داشته باشی، اگر راه حق را انتخاب کنی به رستگاری خواهی رسید، ولی اگر راه باطل را برگزینی، خودت این چنین خواسته‌ای و سرانجام به عذاب گرفتار می‌شوی.



عزیز من! دانستی خدا تو را خلق کرده است تا راه بندگی او را به اختیار خودت برگزینی و این راه را بییمایی، اکنون وقت آن است تا درباره بندگی خدا سخن بگویم، راه سعادت همان بندگی خداست، آیا ماجرای شیطان را شنیده‌ای که چگونه راه خطا را پیش گرفت؟ فرشتگان می‌دیدند که شیطان سال‌های سال نماز می‌خواند، شیطان دو رکعت نماز خواند که چهار هزار سال طول کشید!<sup>۳</sup> به راستی چرا نمازهای او، سبب رستگاری او نشد؟ او (به ظاهر) خدا را عبادت می‌کرد، ولی «بندگی» نداشت، باید بندگی خدا را کنی تا رستگار شوی، اگر هزاران سال، خدا را عبادت کنی، معلوم نیست به «بندگی» برسی، باید از «بندگی» شروع کنی. بندگی یعنی چه؟ باید اهل معرفت باشم، در کارهای خود اخلاص داشته باشم و فقط به دنبال رضایت خدا باشم و از ریا و خودنمایی دوری کنم و از احکامی که دین گفته است پیروی کنم، باید راه و رسم زندگی‌ام را از دین فراگیرم، اگر این‌گونه باشم بندگی خدا را کرده‌ام. وقتی اهل معرفت باشم، می‌توانم تشخیص بدهم که در دوراهی‌ها، وظیفه من چیست. گاهی پیش می‌آید که بین دو راهی می‌مانم؛ دو کار خوب در مقابل من است، من آن دو کار را برای خدا

می‌خواهم انجام بدهم و هر دو کار هم در دین سفارش شده است، در اینجا باید کاری را که مهم‌تر است و اهمیّت بیشتری دارد، انجام دهم.

وقتی من وظیفه‌ام را به درستی تشخیص بدهم، آن وقت است که در راه بندگی قرار گرفته‌ام. این اهمیّت معرفت را می‌رساند، مانند ماجرای آن مردی که در کنار رودخانه نماز می‌خواند، صدایی به گوشش رسید، مادری بچه‌اش در رودخانه افتاده بود و او تقاضای کمک می‌کرد، آن مرد در حال تشهد نماز بود، با خود گفت: سلام نمازم را بدهم، بعد آن بچه را نجات بدهم، وقتی او نمازش را تمام کرد دیگر دیر شده بود و بچه غرق شده بود، آن مرد نماز می‌خواند ولی این نماز او، بندگی نبود، وظیفه او این بود که نماز را قطع کند و آن بچه را نجات دهد.





از معرفت و شناخت سخن گفتم، بدان که اصل و اساس بندگی خدا، همان معرفت به خداست، این سخن از امام رضا علیه السلام است: «پایه و اساس بندگی خدا، شناخت اوست».<sup>۴</sup>

آری، شناخت خدا، اصل و ریشهٔ بندگی است، پایه و اساس است، اگر روح از جسم انسان جدا شود، جسم می‌میرد و هیچ ارزشی ندارد، همین‌طور اگر روح عبادت از عبادت جدا شود، دیگر این عبادت ارزشی ندارد، روح عبادت، همان معرفت به خداست.

آیا تا به حال به این موضوع فکر کرده‌ای؟ اکنون که ما برای بندگی خدا آفریده شده‌ایم، به راستی چقدر بندگی خدا را می‌کنیم؟ خیلی‌ها خیال می‌کنند که بندگی خدا، فقط نماز خواندن و روزه گرفتن است، ولی آیا این نماز و روزه‌ها قبول می‌شود؟ راز قبولی آنها چیست؟

\* \* \*

فرق «علم» با «معرفت» چیست، کودک از مادرش می‌شنود که آتش می‌سوزاند، او به این علم می‌رسد، اما وقتی یک بار دستش بسوزد با همه وجودش باور

می‌کند که آتش سوزنده است و این باور در وجودش شکل می‌گیرد و دیگر از آتش دوری می‌کند، آری، تا زمانی که دستش نسوخته بود، او به آتش، علم داشت و سوزندگی آن را شنیده بود، ولی وقتی سوزندگی آن را حس کرد به آتش، معرفت پیدا کرد. این مثال به خوبی فرق علم و معرفت را آشکار می‌سازد.

خیلی‌ها به خدا علم دارند، آنها می‌دانند که خدا جهان را خلق کرده است و همه کاره این جهان است، ولی این یک علم است، معرفت چیزی بالاتر از این است، وقتی کسی به خدا باور قلبی پیدا کرد و با همه وجودش به او اعتقاد پیدا کرد، آن وقت است که می‌توان گفت او به معرفت رسیده است.

آری، معرفت چیزی است که در قلب انسان جای دارد و از جنس باور و اعتقاد قلبی است، وقتی که قلب انسان به چیزی پیوند پیدا می‌کند، آن وقت است که اعتقاد شکل می‌گیرد، وقتی من با همه وجودم، خدا را قبول کردم و آماده شدم دستورات او را بپذیرم دیگر به وادی معرفت گام برداشته‌ام، آن وقت است که می‌توانم بگویم خدایی را عبادت می‌کنم به اندازه‌ای که او را می‌شناسم.



خدا تو را آفریده است و از آفرینش تو، هدفی داشته است، تو را به حال خود رها نکرده است، بلکه برای کمال تو برنامه دارد، خیال نکن که از پیش خودت می‌توانی راه رسیدن به کمال را پیدا کنی، راه بندگی را باید خود خدا برای تو بگوید، اگر واقعاً می‌خواهی به او نزدیک شوی باید از خودش بپرسی که راه بندگی چیست.

خدا پیامبران را برای همین فرستاده است، آنها آمده‌اند تا راه بندگی را به انسان‌ها نشان بدهند، اگر پیامبران نبودند انسان‌ها در جهالت و نادانی به سر می‌بردند، پیامبران آمدند تا انسان را هدایت کنند و مسیر سعادت را برای او بازگو کنند.

پیامبران از جنس مردم بودند، با آنان زندگی می‌کردند، غذا می‌خوردند، می‌خوابیدند، ویژگی‌های عادی را داشتند تا مردم بتوانند با آنان انس بگیرند، آنان انسان‌هایی بودند که خدا با آنان سخن می‌گفت.

خدا چنین مصلحت دیده است که به همه مردم، وحی نکند، او فقط به پیامبران که بندگان برگزیده اویند وحی می‌کند، آن وقت است که پیامبران سخن خدا را به

مردم می‌رسانند.

شاید بگویی: چقدر خوب بود به همهٔ انسان‌ها وحی می‌شد و خدا با همه سخن می‌گفت ولی بدان که اولاً هر کسی ظرفیت آن را ندارد که در این دنیا به او وحی بشود، هر کسی نمی‌تواند مستقیم سخن خدا را در این دنیا دریافت کند، این کار نیاز به ظرفیت روحی خاصی دارد، اگر برقی که در نیروگاه تولید می‌شود مستقیم به لامپ خانه وصل شود، لامپ متلاشی می‌شود. ثانیاً خدا می‌خواست تا زمینهٔ امتحان در این دنیا فراهم بشود و انسان‌ها بتواند راه حق و باطل را برگزینند، اگر به همه انسان‌ها وحی می‌شد و خدا با هر کسی جداگانه سخن می‌گفت دیگر زمینه امتحانی در کار نبود، ولی وقتی پیامبران واسطه بین خدا و مردم شدند، آن امتحان بزرگ پیش آمد، انسان‌ها معجزات پیامبران را دیدند ولی حق انتخاب دارند، یا به آنان ایمان می‌آورند یا اینکه کافر می‌شوند. این حکمت خداست، خدا می‌خواهد اختیار انسان‌ها در این دنیا، جلوه کند و هر کسی خودش راهش را برگزیند.

تو به راحتی می‌توانی با خدا سخن بگویی، با او مناجات و درد دل کنی، خدا سخن تو را می‌شنود، حاجت تو را می‌داند، وقتی صدایش بزنی و از او کمک بخواهی تو را کمک می‌کند، نماز خواندن تو در واقع سخن گفتن تو با خداست، در این سخن هیچ شکی نیست، سخن در این است که خدا پیام‌های خود را فقط به پیامبران می‌گوید، پیامبران هستند که راه بندگی را به ما نشان می‌دهند، سخن گفتن انسان با خدا و مناجات با او، نیاز به واسطه‌ای ندارد، ولی سخن گفتن خدا با انسان، امر دیگری است، حکمت خدا بر این است که فقط با پیامبران سخن بگویند و آنان واسطه بین او و انسان‌ها باشند.

آری، این خداست که با هر کس بخواهد سخن می‌گوید، او را پیامبر قرار می‌دهد

و معجزاتی را هم به او می‌دهد تا مردم با دیدن این معجزات راحت‌تر بتوانند به آن پیامبر ایمان بیاورند، (البته کسانی که برای پیامبری برگزیده می‌شوند ظرفیت روحی بالایی داشته‌اند).

نکته دیگر این است که خدا به پیامبر خود، مقام عصمت می‌دهد و او را از هر خطا و اشتباهی دور می‌کند، کسی که پیامبر می‌شود سخن و رفتار او برای انسان‌ها درس است، اگر مردم ببینند که پیامبر خطا می‌کند دیگر به سخن او اعتماد نمی‌کنند، خدا به پیامبران مقام عصمت عطا کرد، سپس از مردم خواست از پیامبران پیروی کنند، این معنا ندارد که خدا بگوید از کسی اطاعت کنند که ممکن است خطا و اشتباه کند. همچنین خدا به پیامبران علم فراوان داده است تا بتوانند به سؤال‌های مردم پاسخ بدهند. علم آنان از طرف خداست، آنان به اذن خدا از هر چیزی باخبر هستند، پاسخ هر سؤالی را می‌دانند، اگر این طور نبود نمی‌شد به سخنان آنان اعتماد کرد.

\* \* \*

پیامبران در رساندن پیام خدا با هم فرقی ندارند، آنان دارای اصول و دستورات مشترکی از طرف خدا بوده‌اند، هرچند که شرایط زمان و مکان آن‌ها، باعث می‌شد، هرکدام به وظیفه خاصی عمل کنند. دین‌های آسمانی، کلاس‌های بشر در طول تاریخ بوده‌اند و پیامبران، معلمان این کلاس‌ها بوده‌اند، کامل‌ترین دین و بالاترین کلاس، همان دین اسلام است که آخرین پیامبر، حضرت محمد ﷺ آن را برای هدایت بشر آورده است.

قرآن، معجزه جاویدان پیامبر است، معجزه‌ای که هرگز از دسترس خارج نمی‌شود، همه می‌توانند درباره این معجزه تحقیق کنند و به حق بودن آن پی ببرند.

پیامبر برای هدایت مردم تلاش فراوانی کرد، او وظیفه خود را به خوبی انجام داد، این قانون خداست، هیچ‌کس در این جهان، ابدی نیست، مرگ برای همه هست، خدا برای بعد از پیامبر، برنامه هدایت را تعطیل نکرد، بعد از پیامبر علی علیه السلام و یازده امام بعد او را به عنوان «امام» معرفی کرد.

خدا دوست داشت که بعد از پیامبر، جامعه بر محور ولایت علی علیه السلام متحد شوند و از اختلاف پرهیز کنند. علی علیه السلام، تجسم همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها بود، خدا به علی علیه السلام عصمت را بخشید و او می‌توانست جامعه را به سوی سعادت رهنمون باشد.

\* \* \*

پیامبر در روز عید غدیر رو به مردم کرد و چنین گفت: «هر کس من پیامبر او هستم این علی امیر اوست».<sup>۵</sup>

سپس سخن خویش را این‌گونه ادامه داد: «ای مردم! هر دانشی که خدا به من داده بود به علی آموختم، بدانید فقط او می‌تواند شما را به سوی رستگاری رهنمون کند. من راه مستقیم را به شما نشان می‌دهم، بدانید که علی و فرزندان او، راه مستقیم هستند. من پیامبر خدا هستم و علی جانشین من و فرزندان او، امامان شما هستند و آخرین آنها، مهدی است. مهدی همان کسی است که یاری کننده دین خدا می‌باشد و پیامبران قبل از من به او بشارت داده‌اند، او از جانب خدا انتخاب شده است و وارث همه علم‌ها و دانش‌ها می‌باشد، او ولی خدا در روی زمین می‌باشد».<sup>۶</sup>

بعد از سخنان پیامبر، جبرئیل نازل شد و این آیه را نازل کرد: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...﴾. «امروز دین را بر شما کامل کرده و نعمت خود را تمام نمودم و به این راضی شدم که اسلام، دین شما باشد».<sup>۷</sup>

پیامبر این آیه را برای مردم خواند و همه فهمیدند که اسلام با ولایت کامل می‌شود، اسلام بدون ولایت، دین ناقصی است که هرگز نمی‌تواند انسان را به کمال برساند.<sup>۸</sup>

و این‌گونه مسیر امامت از «عید غدیر» آغاز شد، در هر زمانی، یکی از امامان معصوم، عهده‌دار این مقام بودند، علی علیه السلام، حسن علیه السلام، حسین علیه السلام تا مهدی علیه السلام. همه آنها مقام عصمت را داشتند و از هر خطایی به دور بودند. امروز مهدی علیه السلام، آخرین امام است، او حجت خداست و عشق به او، عشق به همه خوبی‌ها است. اکنون تو دیگر می‌دانی که «غدیر»، یعنی اسلام کامل. غدیر یعنی کمال اسلام! غدیر یعنی نقطه اوج اسلام! این غدیر است که راه بندگی را تا روز قیامت نشان می‌دهد، اگر غدیر نبود راه سعادت گم می‌شد.

پیامبر در غدیر، از آخرین موعود آسمانی سخن گفت، از مهدی علیه السلام نام برد و ویژگی‌های او را بیان نمود، او به همه درس داد که باید به یاد امام‌زمان خود باشیم. هر کس که پیام غدیر را فهمید دیگر هم‌رنگ جماعت نمی‌شود و حجت خدا را فراموش نمی‌کند، او دلش را به عشق امام‌زمان علیه السلام پیوند می‌زند و از غیر او دوری می‌کند و می‌داند زندگی بدون یاد امام‌زمان، مردگی است و مرگ بدون معرفت او، مرگ جاهلیت است.



فکر کنم دیگر دانسته‌ای که چرا خدا خودش پیامبران و امامان را انتخاب می‌کند، زیرا فقط خداست که می‌داند چه کسی معصوم است و هرگز گناه نکرده است، وقتی ثابت شد که پیامبران و امامان باید معصوم باشند، پس انسان‌ها نمی‌توانند پیامبران و امامان را انتخاب کنند، زیرا انسان‌ها نمی‌دانند چه کسی معصوم است و گناه نکرده است. ممکن است یک نفر در ظاهر خیلی آدم درستکاری باشد، اما در قلب خود، نفاق داشته باشد و دورو باشد.

در طول تاریخ، خیلی از افراد برای رسیدن به پست و مقام، ظاهر فریبی کرده و مردم را گول زده‌اند، آن افراد در ظاهر هیچ‌گناهی نمی‌کردند، همیشه اهل نماز و طاعت بودند، اما همه نمازهای آنان، برای رسیدن به دنیا بود.

شاید ماجرای «عبدالملک مروان» را شنیده باشی، او در مدینه زندگی می‌کرد و بیشتر وقت‌ها در مسجد پیامبر مشغول نماز و قرآن خواندن بود، وقتی به او خبر دادند که او را به عنوان «خلیفه» انتخاب کرده‌اند، از جا برخاست و قرآن را به کناری انداخت و رو به قرآن چنین گفت: «این لحظه جدایی من از توست!». این‌گونه بود که او پنجمین خلیفه حکومت بنی‌امیه شد و ستم‌های فراوانی نمود و



با حق و حقیقت دشمنی کرد.

این ماجرا یکی از هزاران ماجرای است که در تاریخ روی داده است، اگر قرار باشد که پیامبران و امامان را مردم انتخاب کنند، به سادگی فریب می‌خورند، هیچ‌کس جز خدا از راز دل انسان‌ها خبر ندارد. به تازگی سخنرانی شخص منحرفی را شنیدم که توبه کرده بود، او چنین می‌گفت: «من به مسجد می‌رفتم و در جلو چشم مردم نماز می‌خواندم و در نماز چقدر گریه می‌کردم تا مردم را فریب بدهم، ولی همه این نمازهای من، بدون وضو بود!». وقتی از او سؤال شد که چرا نماز خود را بی‌وضو می‌خواندی، او در پاسخ گفت: «من برای فریب مردم از نیروهای شیطانی بهره می‌بردم، اگر نماز را با وضو می‌خواندم، همه نیروهای شیطانی خود را از دست می‌دادم!».

سخن در این است که فقط خدا از همه رازها با خبر است، می‌داند در قلب چه کسی، ایمان و تقوا جای گرفته است و چه کسی برای ریاکاری و مردم‌فریبی عبادت می‌کند، برای همین است که انتخاب پیامبران و امامان فقط با خداست، او هر کسی را شایسته این مقام بداند برای این مقام برمی‌گزیند. فقط کسی که مقام عصمت دارد شایستگی هدایت و رهبری جامعه را دارد، چنین کسی از هر خطایی به دور است و هرگز خطا نمی‌کند، چنین کسی می‌تواند جامعه را به رستگاری برساند.

خدا از همه ما خواسته است تا ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را قبول کنیم و از رهبران شیطانی دوری کنیم، رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنم می‌برند، هر کس که از غیر اهل بیت علیهم‌السلام پیروی کند، فریب شیطان را خورده است. شیطان قسم خورده است که انسان‌ها را گمراه کند و برای این هدف خود تمام تلاش خود را می‌کند.

افسوس که در این دنیا عده‌ای از انسان‌ها، رهبری کسانی را می‌پذیرند که دشمن اهل بیت علیهم‌السلام هستند، به دنبال دسیسه‌های شیطان می‌روند و پایشان می‌لغزد، البته خدا راه را برای همه مشخص کرده است، همه می‌توانند به سوی هدایت و رستگاری بیایند، اما آنان به اختیار خود راه نادرست را انتخاب می‌کنند، هر کس که از راه سعادت رو برگرداند و به گمراهی خویش ادامه دهد، به خود ضرر می‌زند.



یکی از یاران امام رضا علیه السلام می‌گوید: من به مسجد بزرگ شهر «مرو» رفتم، دیدم که مردم دربارهٔ امامت سخن می‌گویند. آنان می‌گفتند: «اگر مردم با کسی به عنوان امام، بیعت کنند، او امام است و اطاعتش بر همه واجب است».

من این سخنان را شنیدم، با خود گفتم باید نزد امام رضا علیه السلام بروم و نظر آن حضرت را دربارهٔ امامت جویا شوم. از مسجد بیرون آمدم و به خانهٔ امام رفتم و ماجرا را بیان کردم، آن حضرت لبخندی زد و چنین فرمود:

خدا دین خودش را با «ولایت» کامل نمود، پیامبر در روز غدیر خم، علی علیه السلام را به عنوان امام معرفی نمود و از مردم خواست تا با علی علیه السلام بیعت کنند.

به راستی مردم چه می‌دانند که امامت چیست؟ امام، همچون خورشیدی است که جهان را روشن می‌کند. امام همچون آب گوارا برای تشنگان است. امام همچون پدری مهربان است.

کیست که بتواند امام را بشناسد یا او را انتخاب کند؟ انتخاب مردم کجا و این مقام کجا؟ مردم کجا و درک این مقام کجا؟

مردم پس از شهادت پیامبر، انتخاب خدا و پیامبر را کنار گذاشتند و انتخاب خود

را در نظر گرفتند. به راستی آیا آنان می‌توانستند امام را بشناسند و او را انتخاب کنند؟

خدا در آیه ۶۸ سوره قصص می‌گوید: «خدای تو آنچه را بخواهد می‌آفریند و برمی‌گزیند، آنان حق انتخاب ندارند».

چگونه مردم می‌خواهند امام را برگزینند؟ امام، معصوم است و از خطا و لغزش در امان است، خدا او را این‌گونه قرار داده است. این فضل خداست که به هر کس بخواهد می‌دهد.<sup>۹</sup>

\* \* \*

وقتی در این سخن امام رضا علیه السلام فکر کردم، مطالب مهمی برایم روشن شد و فهمیدم که ریشه اختلاف شیعه با اهل سنت چیست. اهل سنت بر این باورند: «پیامبر از دنیا رفت در حالی که برای مردم امام معرفی نکرده بود، پس مردم ناچار شدند دور هم جمع بشوند و ابوبکر را به عنوان خلیفه و امام خود انتخاب کنند». ولی شیعه معتقد است که امامت، عهدی است آسمانی. مردم هرگز نمی‌توانند امام را انتخاب کنند. امام باید معصوم باشد و از هرگونه خطایی به دور باشد تا بتواند جامعه را به سوی رستگاری هدایت کند. فقط خداست که می‌داند چه کسی مقام عصمت را دارا می‌باشد.

آری، انسان‌ها هیچ اختیاری در انتخاب امام ندارند، همان‌گونه که هیچ اختیاری در انتخاب پیامبر نداشتند. این خداست که هر کس را شایسته بداند به مقام پیامبری یا مقام امامت می‌رساند. خدا به امام مقام عصمت داده است و سپس اطاعت او را بر مردم واجب کرده است. مردم وظیفه دارند از امام، اطاعت کنند، زیرا او از هرگونه خطایی به دور است.



- مناسب می‌بینم در اینجا خاطره‌ای را نقل کنم: روزی نزد گروهی از جوانان بودم، یکی از آنان رو به من کرد و گفت:
- حاج‌آقا! من یک سؤال دارم که خیلی ذهنم را مشغول کرده است.
- آن سؤال چیست؟
- ما معتقد هستیم که اهل بیت علیهم‌السلام معصوم هستند، آخر چگونه می‌شود اهل بیت علیهم‌السلام هرگز فکر گناه هم نکنند، چگونه ممکن است یک انسان به چنین مقامی برسد، اختیار دل انسان که دست خودش نیست، چه بسا دل انسان برای یک لحظه در آن روزگار هوس یک گناه کند!
- شما تا به حال در جاده‌ای خطرناک و کوهستانی، رانندگی کرده‌ای؟
- آری. سال قبل همراه با خانواده به جاده چالوس در شمال رفته بودیم.
- در هنگام رانندگی در آن جاده، آیا به ذهن‌ت رسیده است برای چند دقیقه، چشمان خود را ببندی؟
- هرگز. در آن جاده پیچ در پیچ، این کار بسیار خطرناک است.
- آیا تو قدرت داری که چشمانت را ببندی؟

– بله، ولی خدا به من عقل داده است، هیچ وقت این کار را نمی‌کنم. این کار واقعاً خطرناک است، انسان با جان خودش و خانواده‌اش بازی نمی‌کند.  
 – گناه هم برای سعادت انسان بسیار خطر دارد، آیا خدا می‌تواند شناخت و معرفتی به اهل بیت علیهم‌السلام بدهد که خطر گناه نزد آن‌ها از هر چیز بیشتر باشد؟ آیا چنین چیزی امکان دارد؟  
 – آری.

– پس اهل بیت علیهم‌السلام قدرت بر انجام گناه دارند، ولی گناه در نظر آنان از هر چیزی که تو تصوّر کنی، خطرناک‌تر جلوه می‌کند، برای همین است که آنان هرگز فکر گناه هم نمی‌کنند.

– حاج‌آقا! چه مثال زیبایی زدیدی!

– عصمت آن‌ها فقط به معنای ترک گناه نیست، بلکه قلب آن‌ها آن چنان از خدا پر شده است که اصلاً غیر خدا در آنجا، راه پیدا نمی‌کند، قلب آن‌ها از علاقه به خدا، اطاعت خدا، بندگی خدا، انس با خدا و محبت خدا پر شده است و دیگر جایی برای فکر غیر خدایی باقی نمانده است، تا چه رسد به خطور نافرمانی خدا.  
 – حاج‌آقا! به راستی چرا خدا مقام عصمت را به اهل بیت علیهم‌السلام داده است؟ علت این کار چه بوده است؟

– می‌دانی که خداوند اطاعت از اهل بیت علیهم‌السلام را بر همه واجب نموده است و به آن‌ها ولایت داده است، یعنی همهٔ مردم باید از فرمان آن‌ها اطاعت کنند، خوب، مقام ولایت با مقام عصمت همراه شده است، یعنی خداوند اطاعت کسانی را بر ما واجب کرده است که هرگز دستوری خلاف رضایت خدا انجام نمی‌دهند.

– یعنی کسی که عصمت ندارد نمی‌تواند ولایت داشته باشد؟

– دقت کن، خدا اول به اهل بیت، مقام عصمت را داد، بعد از مردم خواست تا از

آن‌ها اطاعت کنند، اگر آن‌ها معصوم نبودند، خدا هرگز اطاعت آن‌ها را بر ما واجب نمی‌کرد.

– حاج‌آقا! پس درست به همین دلیل است که سخن اهل سنت باطل است.

– کدام سخن؟

– آن‌ها می‌گویند که ابوبکر و عُمَر و عثمان، «ولّی امر» مسلمانان بودند و بر مردم ولایت داشتند.

– آری، کلام آنان باطل است، زیرا کسی می‌تواند ولایت داشته باشد که معصوم باشد، این سخن حضرت علی علیه السلام است که فرمود: «خداوند دستور داد تا مردم از پیامبر اطاعت کنند زیرا پیامبر معصوم است و هرگز دستوری نمی‌دهد که خدا از آن ناراضی باشد، هم‌چنین خدا دستور داده است تا مردم از ما اطاعت کنند، زیرا به ما نیز مقام عصمت عنایت نمود». <sup>۱۰</sup>



هدف از خلقت انسان این است که او بندگی خدا را بنماید و راه بندگی را هم از پیامبران و امامان یاد بگیرد، اگر کسی راه دیگری را در پیش گیرد به کمال نمی‌رسد، خدا دوست دارد که از راهی که خودش معرفی کرده است به او نزدیک شویم. مناسب می‌بینم در اینجا ماجرای را نقل کنم:

مردی به خلوت کوهی پناه برده بود و روزها روزه می‌گرفت و شب‌ها هم مشغول دعا و مناجات بود. او هزاران بار خدا را صدا زد تا شاید خدا صدایش را بشنود و حاجتش را روا کند.

چهل روز گذشت، او فکر می‌کرد که دیگر آن روز خدا حاجت او را می‌دهد. غروب آن روز هم فرا رسید و او به خواسته خود نرسید، دیگر طاقت نیاورد، به شهر بازگشت. وقتی دوستانش او را دیدند از علت ناراحتی او سؤال کردند. او ماجرا را گفت، آن‌ها به او گفتند: خوب است نزد حضرت عیسی علیه السلام بروی و از او علت این ماجرا را سؤال کنی.

او نزد عیسی علیه السلام آمد و جریان خود را تعریف کرد، حضرت عیسی علیه السلام تعجب کرد که چرا خدا حاجت این بنده خود را نداده است؟ می‌خواست حضرت عیسی علیه السلام راز



کار خدا را بدانند، پس خدا به او چنین گفت:

– ای عیسی! اگر او تا آخر زندگی هم دعا می‌کرد من دعای او را مستجاب نمی‌کردم!

– برای چه؟ مگر او چه کرده است؟

– اگر او می‌خواست من صدایش را بشنوم باید از دری می‌آمد که من آن را معرّفی کرده‌ام. من تو را پیامبر و نماینده خود روی زمین قرار داده‌ام، او به تو اعتقادی ندارد، چگونه می‌شود که من دعای او را مستجاب کنم در حالی که می‌دانم در قلب خود، به پیامبری تو هیچ اعتقادی ندارد؟<sup>۱۱</sup>

آری! این یک قانون خداست، اگر می‌خواهم خدا صدایم را بشنود، باید قلب من به نماینده خدا اعتقاد داشته باشد. کسی که امام زمان خود را نشناسد، بیگانه درگاه خداست، هر چقدر هم خدا را صدا بزند، خدا جوابش را نمی‌دهد، او باید «باب الله» را پیدا کند، باید از دروازه رحمت خدا وارد شود. این تنها راه سعادت و رستگاری است.



راه بندگی خدا این است که انسان امام‌زمانش را بشناسد و از او پیروی کند، این سخن پیامبر را حتماً شنیده‌ای که فرمود: «هر کس امام‌زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت می‌میرد». آری، یک نفر ممکن است نماز بخواند، روزه بگیرد، حجّ به جا آورد اما راه سعادت را گم کرده باشد، کسی که امام‌زمان خود را نشناخته است و یا از او پیروی نمی‌کند، راه بندگی خدا را گم کرده است.<sup>۱۲</sup>

به راستی چرا شیطان از درگاه خدا رانده شد؟ وقتی خدا آدم عَلَيْهِ السَّلَام را آفرید به فرشتگان فرمان داد تا بر او سجده کنند، همه فرشتگان در برابر این فرمان خدا تسلیم شدند و بر آدم سجده کردند، ولی شیطان (که از طایفه جنّ بود ولی آن زمان در میان فرشتگان بود) اطاعت نکرد، خدا به او گفت:

– چرا بر آدم سجده نکردی؟ مگر فرمان مرا نشنیدی؟

– خدایا! من از آدم بهترم. تو مرا از آتش خلق کردی و آدم را از خاک. آتش از خاک بهتر است!

– تو باید بر آدم سجده کنی!

– خدایا! مرا از سجده به آدم معاف کن، من به جای این سجده، آن قدر تو را

عبادت می‌کنم که هرگز کسی مثل آن را ندیده باشد، تو را طوری عبادت می‌کنم که هیچ فرشته‌ای تو را آن‌گونه عبادت نکرده باشد.

— اگر بنده من هستی بر آدم سجده کن، سخن مرا اطاعت کن، من از تو چنین می‌خواهم، من دوست دارم آن‌گونه‌ای عبادت بشوم که خودم می‌خواهم، نه آن‌گونه‌ای که تو می‌خواهی.<sup>۱۳</sup>

ولی شیطان هرگز حاضر به سجده بر آدم علیه السلام نشد و این‌گونه بود که خدا او را از رحمت خود دور ساخت و شیطان به لعنت خدا گرفتار شد.

من باید به این ماجرا دقت کنم، شیطان خدا را قبول داشت و حتی می‌خواست خدا را به ظاهر عبادت کند، ولی در برابر آدم علیه السلام (که در آن زمان، نماینده خدا بود) تکبر ورزید و برای همین از درگاه خدا دور شد، روح عبادت و بندگی این است که انسان در برابر نماینده خدا تسلیم باشد، کسی که نماز می‌خواند اما ولایت علی علیه السلام را قبول ندارد، نمازش، نماز نیست، کسی که با امام‌زمانش بیگانه است، عبادتش قبول نمی‌شود.

\* \* \*

ولایت علی علیه السلام و یازده امام بعد از او، یکی از مهمترین اصول اسلام است، روزی پیامبر رو به علی علیه السلام کرد و چنین فرمود: «ای علی! اگر کسی به اندازه نوح علیه السلام زندگی کند و ثروت زیادی داشته باشد و همه را در راه خدا انفاق کند، هزار حج با پای پیاده به جا آورد و سپس در کنار خانه خدا مظلومانه کشته شود، اما ولایت تو را نداشته باشد، هرگز وارد بهشت نخواهد شد».<sup>۱۴</sup>

امروز هم مهدی علیه السلام، نماینده و حجت خداست، اگر من خدا را دوست دارم، باید مهدی علیه السلام را دوست داشته باشم. امروز مهدی علیه السلام ولی خداست، هر کس ولایت او را بپذیرد، در واقع ولایت خدا را پذیرفته و هر کس با او دشمنی کند با خدا

دشمنی کرده است. هر کس می‌خواهد به هدایت برسد، باید با او آشنا شود. فقط از راه اوست که می‌توان به خدا رسید.<sup>۱۵</sup>

\* \* \*

پیامبر، حجّت خدا در روی زمین است، اگر کسی بگوید من می‌خواهم بنده خدا باشم ولی با پیامبر کار ندارم، راه به جایی نمی‌برد و از سعادت دور می‌ماند، اگر کسی در مقابل پیامبر تکبر کند در واقع در برابر خدا تکبر کرده است. کسی که بدون معرفت به پیامبر نماز می‌خواند و روزه می‌گیرد، بندگی خدا را نکرده است، بندگی خدا در این است که انسان ابتدا حجّت خدا را بشناسد، ولایت او را قبول کند و سپس امر و نهی خدا را اطاعت کند، بعد از پیامبر، معرفت به امام لازم است، دین را باید از حجّت خدا فرا گرفت، امروز عبادت‌های ما وقتی قبول می‌شود که با ولایت امام‌زمان علیه السلام همراه باشد.

به راستی حقیقت دین چیست؟ شنیده‌ام که یکی از یاران امام‌باقر علیه السلام نزد آن حضرت آمده بود، او به دنبال فرصتی بود تا با امام سخنی محرمانه بگوید، وقتی همه رفتند، رو به امام کرد و گفت: گاهی شیطان به سراغ من می‌آید و وسوسه‌ام می‌کند، آن وقت است که من غمگین می‌شوم، اما وقتی به یاد شما می‌افتم، متوجه می‌شوم که چقدر شما را دوست دارم و طپش قلب من به عشق شماست، آن وقت است که خوشحال می‌شوم و همه غم‌ها از دل من زدوده می‌شود.

امام‌باقر علیه السلام رو به او کرد و فرمود: «مگر نمی‌دانی دین چیزی جز محبت نیست؟»<sup>۱۶</sup>

خدایا! دوست داشتن تو و دوست داشتن پیامبر و امامان، دین واقعی است، تو را شکر می‌کنم که محبت امام‌زمان علیه السلام را در قلب من قرار دادی، خوب می‌دانم این محبت، سرمایه‌ای بسیار ارزشمند است.



اکنون می‌خواهم درباره دوازده امام سخن بگویم، تو باید بدانی که خدا همه زیبایی‌ها و خوبی‌ها را به آنان داده است، اولین نفر آنها با آخرین نفرشان که حضرت مهدی علیه السلام باشد، در این مقام‌ها هیچ فرقی ندارند. حقیقت آنها، یکی است.

در اینجا مثالی می‌زنم: آیا نور خورشید را وقتی از شیشه‌های رنگی عبور می‌کند، دیده‌ای؟ اگر رنگ شیشه، سبز باشد، نور خورشید هم سبز می‌شود، اگر رنگ شیشه آبی باشد، نور خورشید هم آبی به نظر می‌آید، اگر شیشه قرمز باشد، نور خورشید هم قرمز می‌شود، اما همه این نورهای سبز و آبی و قرمز، یک نور بیشتر نیست، نور خورشید، یکی است، اما تو آن نور را وقتی از شیشه‌های رنگی عبور می‌کند به رنگ‌های مختلف می‌بینی. همین طور، حقیقت دوازده امام یکی است، نور آنها یکسان است.

آیا می‌دانی خدا چه زمانی آنها را آفرید؟ آیا می‌دانی وقتی خدا اراده کرد که جهان هستی را بیافریند، ابتدا نور آنان را آفرید؟  
آری! نور آنها اولین آفریده خداست. آن روزی که خدا نور آنها را آفرید، هنوز

زمین و آسمان‌ها آفریده نشده بودند، فقط نور آنها بود و غیر از آن نور هیچ آفریده دیگری نبود، آن روز، حمد و ستایش خدا را می‌گفتند، چهارده هزار سال بعد از آن، خدا عرش خود را آفرید، آن وقت آن نور را در عرش خود قرار داد.<sup>۱۷</sup> خوب دقت کن که اکنون سخن از خلقت نور آنها می‌باشد، سخن در مورد خلقت جسم آنها نیست، آری، هزاران سال بعد، خدا زمین را خلق کرد و بعد از سال‌های سال، خدا جسم آنها را آفرید. اکنون سخن درباره آفرینش نور آنهاست، نوری که جسم نبود، نور خدایی بود.

آن نور، در واقع، روح آنان بود و تو می‌دانی که روح، از جنس خاک نیست، این جسم است که از خاک آفریده شده است. خداوند روح آنان را هزاران سال قبل از خلقت عرش خود آفرید.

خلاصه آن که نور آنها سالیان سال، در عرش خدا و ملکوت خدا بود، آن نور در آنجا عبادت خدا را می‌نمود، بعد از آن خدا اراده نمود و آن نور (که همان روح آنهاست) به جسمشان منتقل شد، خدا بر بندگانش ممت نهاد و آنان را به این دنیای خاکی آورد.

آری! خدا دوست داشت تا بندگانش به دست آنان هدایت شوند و به کمال برسند، برای همین آنها را به این دنیا آورد، آنها را از ملکوت به این دنیا آورد، آنها را از بزم مخصوص خود به این دنیا آورد تا دست همه را بگیرند و به سوی خدا رهنمون شوند، آنها آمده‌اند تا راه خدا را به دیگران نشان بدهند، آمده‌اند تا این دنیای تاریک را با نور خود روشن کنند، آمده‌اند دستگیری کنند و دیگران را به سعادت و رستگاری برسانند، آمده‌اند تا خداجویان در اینجا بی‌یار و یاور نباشند و راه را گم نکنند.

\*\*\*

خدا ولایت آنها را باعث پاکیزگی اخلاق و پاکی قلب و جان بندگان خود قرار داد، ولایت آنها می‌تواند کفاره گناهان بشود و گناهان را از پرونده اعمال انسان‌ها پاک کند.<sup>۱۸</sup>

خدا مقامی بس بزرگ به آنها داده است، جایگاه آنان از جایگاه همه پیامبران (به غیر از جایگاه حضرت محمد ﷺ) بالاتر است، هیچ کس نمی‌تواند به مقام آنها برسد.

آنان نزد خدا جایگاهی مخصوص دارند و خدا هیچ کس را به اندازه آنها دوست ندارد. این جایگاهی است که خدا فقط به آنها عنایت کرده است، خدا هیچ کس به غیر از آنها را این‌گونه بزرگی و عظمت نداده است، خدا آنها را به بزم مخصوص خود راه داده است، و کس دیگری را به آنجا راه نیست، هیچ کس نباید آرزوی رسیدن به جایگاه آنان را بنماید که این یک آرزوی دست‌نیافتنی است. خدا آن جایگاه را فقط برای آنان در نظر گرفته است و بس!

وقتی آدم عليه السلام و حوا در بهشت زندگی می‌کردند، یک روز خدا پرده از مقابل چشم آنها برداشت. آنها عرش خدا را دیدند، آنها آن روز نور دوازده امام را دیدند که در عرش خدا بود، نام‌های آنها را آنجا یافتند، آنها از خدا سؤال کردند که اینان کیستند که این‌گونه نزد تو مقام دارند.

خداوند در پاسخ این سؤال به آنان چنین گفت: آن نورهایی که شما در عرش من می‌بینید، نور بهترین بندگان من می‌باشد. بدانید که اگر آنها نبودند، من شما را خلق نمی‌کردم! آنان خزانه دار علم و دانش من هستند و اسرار من نزد آنان است. هرگز آرزوی مقام آنها را نکنید که مقام آنها بس بزرگ و والاست.<sup>۱۹</sup>



او آقای «جابر جُعی» بود که از کوفه به مدینه آمده بود تا امام باقر علیه السلام را ببیند. خانه امام شلوغ بود و مهمانان زیادی برای دیدار امام آمده بودند. او صبر کرد تا آنجا خلوت شد، او در جستجوی معرفت، راه زیادی را آمده بود، امام که از حال او باخبر بود، رو به او کرد و گفت: «خدا ۱۴ نور را از نور عظمت خود آفرید، خدا این ۱۴ نور را ۱۴ هزار سال قبل از خلقت آدم علیه السلام آفرید. آن نورها، همان ارواح ما بودند».

جابر جُعی گفت: «آقای من! آن ۱۴ نور را برای من بازگو کنید، نام آنان را برایم بگویید».

امام چنین پاسخ داد: «آن ۱۴ نور که از نور عظمت خدا آفریده شده‌اند، چنین‌اند: محمد، علی، فاطمه، حسن، حسین و ۹ امام دیگر از نسل حسین».

جابر جُعی هنوز مشتاق بود تا بیشتر بداند، امام چنین ادامه داد: «ای جابر! ما معدن علم و حکمت هستیم، ما همان امانتی هستیم که خدا در میان بندگان قرار داده است. هر کس به پیمان ما وفا کند، به پیمان خدا وفا کرده است و کردار هیچ‌کس بدون ولایت ما قبول نمی‌شود، ما همان دست مهربانی خدا هستیم، ما



خزانه‌داران علم خدا می‌باشیم، به برکت ما باران نازل می‌شود و گیاهان سبز می‌رویند، اگر ما نبودیم، هیچ‌کس خدا را نمی‌شناخت...».

جابر جُعی این سخنان را شنید، او خدا را سپاس گفت که گامی به سوی معرفت واقعی برداشته است. او این سخنان امام باقر علیه السلام را برای دوستانش نقل کرد تا آنان نیز با مقام نورانیت این خاندان آشنا شوند. (خدا نور اهل بیت علیهم السلام را قبل از خلقت زمین و آسمان آفرید، خدا آنها را از نور عظمت خود خلق کرد، این حقیقتی است که به آن، مقام نورانیت می‌گویند).<sup>۲۰</sup>

اکنون آیه ۷۵ سوره «ص» را می‌خوانیم: (أَسْتَكْبَرْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْعَالِينَ). این آیه می‌گوید: خدا به شیطان چنین گفت: «ای شیطان! چرا بر آدم سجده نکردی؟ آیا تکبر ورزیدی یا این که از کسانی هستی که مقامی بالا دارند؟». شیطان در پاسخ گفت: «من بهتر از آدم هستم. تو مرا از آتش آفریدی و او را از گل، پس من بر او سجده نکردم». این سخن نشان دهنده این بود که شیطان تکبر ورزیده است، اینجا بود که خدا او را از درگاهش دور کرد و به لعنت خدا گرفتار شد.

در اینجا باید به نکته‌ای توجه کنیم: خدا به شیطان گفت: «آیا تو از کسانی بودی که مقامی والا دارند؟» به‌راستی منظور از این سخن چیست؟ یکی از یاران پیامبر درباره این آیه از آن حضرت سؤال کرد. پیامبر برای او مقام نورانیت اهل بیت علیهم‌السلام را بیان نمود، زمانی که فقط خدا بود و هیچ چیز آفریده نشده بود، هنوز زمین و آسمان‌ها هم نبودند، هیچ چیز نبود، پس از آن، خدا اراده کرد تا جهان را خلق کند، ابتدا نور محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین علیهم‌السلام را آفرید. نور آنها، خدا را حمد و ستایش می‌کردند. پس از آن خدا، عرش خود را آفرید و این

نورها را در عرش خود قرار داد. فرشتگان از این نورها یاد گرفتند که چگونه خدا را حمد و ستایش کنند.

وقتی خدا آدم عَلَيْهِ السَّلَام را آفرید، از فرشتگان خواست تا بر آدم عَلَيْهِ السَّلَام سجده کنند، شیطان سرکشی کرد، خدا به او گفت: «ای شیطان! مقام تو مانند نورهایی که در عرش من هستند، نیست. پس چرا بر آدم سجده نکردی؟ مقام تو که پایین تر از آدم است.»<sup>۲۱</sup>

هر کس در این سخن دقت کند، به روشنی در می یابد که اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام مقامی بس بالا دارند، خدا نور آنها را قبل از خلقت زمین و آسمانها آفریده است...



خدا اهل بیت علیهم السلام را برتر از همه مخلوقات خود قرار داده است، فضائی به آنان عطا کرده است و تنها راه تقرب به خودش را از راه آنان قرار داده است، هر کس می‌خواهد پله‌های کمال را بپیماید باید در مقابل آنان تسلیم باشد و به مقام والای آنان ایمان بیاورد، هر قدر تو بتوانی در این مسیر با یقین و ثبات بیشتری قدم برداری و معرفت بیشتری نسبت به مقام آنان پیدا کنی، نزد خدا عزیزتر می‌شوی. به راستی چرا عده‌ای در میان امت‌های پیشین به مقام پیامبری رسیدند؟ چه رمز و رازی در کار بود که خدا آنان را به پیامبری انتخاب کرد؟

این سخن امام صادق علیه السلام را بشنو تا به جواب این سؤال برسی! آن حضرت فرمود: «پیامبران فقط به خاطر این به مقام پیامبری رسیدند که به ما معرفت پیدا کرده بودند و ما را بر دیگران برتری می‌دادند».<sup>۲۲</sup>

عزیز من! لحظه‌ای درنگ کن، وقتی «پیامبر شدن» که مقامی بس بزرگ است به سبب معرفت به اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید، پس راه رسیدن به امتیازهای دیگری که خدا به بعضی‌ها عطا می‌کند نیز از همین راه است، هر کس به کمالی رسیده است از این راه رسیده است، از این نکته غافل نشو که اگر مطلب را بگیری

به شاهراه سعادت دست یافته‌ای.

\* \* \*

مقداد یکی از یاران پیامبر بود که همواره از ولایت علی علیه السلام دفاع کرد و به آن حضرت عشق ورزید، یکی از شیعیان به دیدار مقداد رفت و به او گفت: ای مقداد! تو درباره فضائل علی علیه السلام سخنان زیادی از پیامبر شنیده‌ای، از تو می‌خواهم بهترین سخنی که از پیامبر در این باره شنیده‌ای را برای من بازگو کنی!

مقداد چنین پاسخ داد: روزی از روزها پیامبر رو به من کرد و گفت: «اگر خدا ابراهیم را به عنوان دوست خود انتخاب کرد، به خاطر این بود که نبوت من و ولایت علی را قبول کرده بود، اگر خدا موسی و عیسی را به مقام بالایی رساند به خاطر این بود که نبوت من و ولایت علی را قبول کرده بودند. هیچ پیامبری به مقام پیامبری نرسید مگر به خاطر معرفت نسبت به من و اعتراف به ولایت اهل بیت. هر کس که خدا به او لطف و عنایتی کرد به خاطر این بود که بندگی خدا و ولایت علی را قبول کرده بوده است.»<sup>۲۳</sup>

آری، این سخن پیامبر چقدر روشن و آشکار است، هر کس می‌خواهد خدا به او نظر کند باید این راه را برود، بنده خدا باشد و ولایت اهل بیت علیهم السلام را قبول کند و به مقام آنها باور و اعتقاد پیدا کند.



«اباصلت» یکی از یاران امام رضا علیه السلام بود، روزی از روزها نزد آن حضرت رفت و چنین گفت:

– آقای من! شنیده‌ام که ثواب لا إله إلا الله این است که انسان می‌تواند به چهره خدا نگاه کند. نظر شما درباره این سخن چیست؟  
– ای اباصلت! بدان که خدا چهره و صورت ندارد، هر کس بگوید که خدا مانند انسان‌ها چهره و صورت دارد، کافر شده است.  
– پس منظور از این حدیث چیست؟

– خدا پیامبران و نمایندگان خود را به عنوان چهره خود (وجه الله) معرفی کرده است. یعنی هر کس، دین خدا و معرفت و شناخت او را می‌خواهد، باید نزد پیامبران و نمایندگان خدا برود، فقط آن‌ها هستند که می‌توانند معرفت و شناخت واقعی را برای مردم بیان کنند. آنانی که لا إله إلا الله بگویند در روز قیامت می‌توانند با پیامبران و نمایندگان خدا همراه باشند و آنان را ببینند و این ثواب بزرگی برای اهل ایمان است.<sup>۲۴</sup>

وقتی «اباصلت» این سخن را شنید به فکر فرو رفت، او فهمید که «وجه الله:

چهره خدا»، لقبی است که خدا به پیامبر و امامان داده است، شاید کسی سؤال کند چرا خدا این لقب را برای آنها انتخاب کرده است. چه رمز و رازی در آن نهفته است؟

وقتی تو به دیدار بزرگی می‌روی، با کمال احترام روبروی چهره آن شخص می‌ایستی و سلام می‌کنی، تو هیچ وقت نمی‌روی به چهره او پشت کنی و سلام بنمایی، چهره یک انسان، رو و سوی او را مشخص می‌کند، چهره انسان، راه توجه کردن دیگران به او می‌باشد.

امروز خدا امام‌زمان را به عنوان «چهره خود» معرفی کرده است، خدا می‌خواهد به بندگان خود بگوید: «اگر با من کاری دارید باید ولایت امام‌زمان علیه السلام را قبول داشته باشید و به او عشق بورزید». آری نمی‌شود کسی امام را نشناسد و دم از عشق به خدا بزند! خدا این را قبول ندارد.

آری، امام‌زمان راهی است که مردم به این وسیله می‌توانند به خدا توجه کنند، دین و معرفت خدا فقط از این راه برای انسان به دست می‌آید، اگر کسی بخواهد بندگی خدا را بنماید و به معرفت خدا برسد، چاره‌ای جز این راه ندارد.



مناسب می‌بینم که سخنی از امام صادق علیه السلام را در اینجا بنویسم، آن حضرت به یکی شیعیانش چنین فرمود: بدان که خدا ما را آفرید و همه زیبایی‌ها را در آفرینش ما قرار داد، او ما را چشم خود در میان مردم قرار داد، او ما را زبان گویای خود در میان مخلوقات قرار داد، او ما را دست خود برای مهربانی به مردم قرار داد، او ما را چهره خود برای توجه مردم به او قرار داد، او ما را دری به سوی خودش قرار داد، او ما را گنجینه‌داران خود در آسمان‌ها و زمین قرار داد، بدان که به خاطر ماست که درخت‌ها میوه می‌دهند و نهرها جاری می‌شود، به خاطر ماست که باران می‌بارد و گیاه از زمین می‌روید، اگر ما نبودیم خدا هرگز عبادت نمی‌شد... ۲۵

\* \* \*

این حدیث به نکات مهمی اشاره می‌کند، پیش از این درباره «چهره خدا» سخن گفتم، ولی منظور از «چشم خدا» در این حدیث چیست؟ با چشم است که انسان



می‌تواند ببیند، اگر من بخواهم شاهد بر عمل و کردار کسی باشم به وسیله چشم این کار را انجام می‌دهم، خدا هم اهل بیت علیهم‌السلام را شاهد بر رفتار و کردار بندگان قرار داده است تا در روز قیامت نسبت به عملکرد انسان‌ها شهادت بدهند، خدا به اهل بیت علیهم‌السلام چنین قدرتی داده است که از همه رفتار ما باخبرند و رازهای دل ما را به اذن خدا می‌دانند، خدا خودش نیز بر رفتار ما آگاهی کامل دارد و خودش شاهد رفتار ما هست، ولی او اهل بیت علیهم‌السلام را هم شاهد رفتار ما قرار داده است، برای همین است که درباره اهل بیت علیهم‌السلام می‌گویند که آنها «چشم خدا» هستند، یعنی آنها از طرف خدا شاهد رفتار ما هستند.

\* \* \*

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «خدا ما را زبان خود در میان مخلوقات قرار داد»، به راستی منظور از «زبان خدا» چیست؟  
انسان با زبان خود سخن می‌گوید و خواسته خود را آشکار می‌سازد، اگر من بخواهم مطلبی را به کسی بگویم، با زبان سخن خود را بازگو می‌سازم، خدا هم به وسیله اهل بیت علیهم‌السلام خواسته‌های خود را بیان می‌کند، اهل بیت علیهم‌السلام دین واقعی را برای مردم بازگو می‌کنند، حلال و حرام خدا را روشن می‌سازند، برای همین است که درباره اهل بیت علیهم‌السلام می‌گویند که آنها «زبان خدا» هستند یعنی آنان خواسته‌های خدا را بازگو می‌کنند.

\* \* \*

امام صادق علیه‌السلام فرمود: «خدا ما را دست مهربان خود قرار داد» به راستی منظور از «دست مهربان خدا» چیست؟  
اگر من بخواهم به فقیری کمک کنم مقداری پول در دست می‌گیرم و آن پول را به او می‌دهم، شاید هم مقداری گوشت و میوه تهیه کنم و به در خانه او بروم و به

او بدهم، خدا هم رحمت و مهربانی خود را به وسیله اهل بیت علیهم السلام به انسان‌ها می‌رساند، پس آنها دست مهربانی خدا هستند، باران به برکت وجود آنان می‌بارد، درختان به برکت آنها میوه می‌دهند، همه به برکت آنها روزی می‌خورند. آری، اهل بیت علیهم السلام جلوه مهربانی خدایند، سایه مهربانی آنها بر سر همه آفریده‌ها بوده است و خواهد بود، برای همین است که درباره اهل بیت علیهم السلام می‌گویند که آنها «دست مهربان خدا» هستند یعنی آنان جلوه مهربانی هستند.

\* \* \*

امام صادق علیه السلام فرمود: «خدا ما را دری به سوی خودش قرار داد» به راستی منظور از «دری به سوی خدا» چیست؟ اگر کسی بخواهد وارد خانه بشود باید از در وارد شود، کسی که می‌خواهد وارد خانه معرفت و بندگی خدا بشود، باید از راه اهل بیت علیهم السلام وارد شود، از غیر این راه نمی‌توان وارد خانه بندگی خدا شد، راه بندگی خدا همان راهی است که اهل بیت علیهم السلام بیان کرده‌اند، حتی فرشتگان نیز درس توحید و یکتاپرستی را از آنان فرا گرفته‌اند، اگر اهل بیت علیهم السلام نبودند هیچ‌کس نمی‌توانست به معرفت خدا برسد. آری، هر کس می‌خواهد به خدا نزدیک شود باید با اهل بیت علیهم السلام آشنا شود و سخنان آنها را بشنود و از آنان درس بیاموزد، راه بندگی خدا فقط راه آنان است برای همین به آنان «دری به سوی خدا» می‌گویند.

\* \* \*

خدا صفات زیادی دارد، او مهربان است، دارای علم زیادی است، قدرت دارد و...، همه این صفات زیبای خدا را می‌توانی در اهل بیت علیهم السلام بیابی، آنها محلّ ظهور این صفات خدایی در این دنیا هستند، قدرت خدا بی‌اندازه است، علم او هم همین طور بی‌اندازه است، صفات و خوبی‌های خدا حدّ و اندازه ندارد، اما تو می‌توانی آن

مقدار از صفات خدا را که می‌شود در این دنیا جلوه کند، در وجود آنها بیابی. این‌ها گوشه‌ای از مقام والای اهل بیت علیهم‌السلام است، آنان همه کاره دنیا و آخرت هستند، ولی با همه این‌ها، آنها بنده خدایند، خدا آنان را آفریده است و نیازمند به خدایند، از خودشان هیچ ندارند، هر چه دارند، خدا به آنها داده است. خدا بی‌نیاز است و به هیچ چیز و هیچ‌کس نیاز ندارد، ولی اهل بیت علیهم‌السلام به خدا نیازمند هستند، فقیر درگاه او هستند و هر چه دارند از او دارند.



امام باقر علیه السلام فرمود: «فقط به وسیله ما، خدا عبادت می‌شود، فقط به وسیله ما خدا شناخته می‌شود».<sup>۲۶</sup>

اگر در این حدیث، مقداری فکر کنی متوجه می‌شوی که بندگی خدا و معرفت او فقط به دست اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید، آنان وسیله هدایت فرشتگان و انسان‌ها و همه موجودات هستند، هر کس بندگی خدا می‌کند از راهنمایی آنان بهره برده است، اگر آنها نبودند هیچ‌کس خدا را نمی‌شناخت. هر کس راه بندگی خدا را در پیش می‌گیرد به برکت اهل بیت علیهم السلام است. آنها راه رسیدن به خدا هستند، باید راه آنان را پیمود و ولایت آنان را پذیرفت که این تنها راه رستگاری است، خوشا به حال کسی که به معرفت امام دست پیدا کرد و روح و قلبش آسمانی شد!

خدا در سوره بقره آیه ۲۶۹ چنین می‌گوید: «اگر به کسی حکمت عطا کنیم، خیر فراوانی به او داده‌ام»، به راستی حکمت چیست که خدا آن را این قدر ارزشمند می‌داند؟

یادم نمی‌رود وقتی که در دانشگاه بودم، استاد درباره این آیه برایمان سخن

می‌گفت، او گفت که منظور از حکمت در این آیه، همان فلسفه یونان است. این حرف برایم جالب بود، آن زمان، دانشجویی بیش نبودم! اول راه بودم. سال‌ها گذشت، سؤالی برایم مطرح شد. در تاریخ خواندم که صدها سال بعد از پیامبر، برای اولین بار مسلمانان با فلسفه یونان آشنا شدند. خوب، معنای این سخن این بود که صدها سال، این آیه قرآن معنا و مفهومی نداشت، یعنی هم پیامبر و هم مسلمانان صدر اسلام از فلسفه هیچ حرفی نزده‌اند، اگر حکمت همان فلسفه یونان است، پس آنان از حکمت بی‌بهره بوده‌اند!

من به مطالعه و تحقیق ادامه دادم، سخنی از امام صادق علیه السلام خواندم که آن حضرت، حکمت را «بندگی خدا و معرفت امام» معنا کرده است، حکمتی که باید من به دنبال آن باشم، همان معرفت و شناخت امام است!

آری، وقتی به این معرفت برسم، دیگر به سوی همه خوبی‌ها جذب می‌شوم و عشق به زیبایی‌ها در دل من شعله می‌کشد آن وقت است که دیگر در وادی محبت امام گام برمی‌دارم و در محبتش بی‌قرار می‌شوم، اگر به چنین جایگاهی رسیدم، خوشا به حالم که به «کیمیای سعادت» رسیده‌ام! اگر محبت امام در جان من ریشه کرد، همه زشتی‌ها را به خوبی‌ها تبدیل می‌کند، مس وجودم را طلا می‌کند.

آری، حکمت، آن علمی است که صاحبش را در راه حق، محکم می‌سازد به طوری که دیگر او در شک و تردید نمی‌افتد. هیچ‌چیز مانند معرفت امام به باورهای انسان، استحکام نمی‌بخشد، معرفت امام، تنها راه بندگی خداست، کسی که امام‌زمان خود را بشناسد و ولایت او را بپذیرد همه چیز را به دست آورده است، او به کیمیایی بزرگی دسترسی پیدا کرده است و در حقیقت به سرچشمه همه خوبی‌ها و زیبایی‌ها دست یافته است.



امام امین خدا در روی زمین است، او حجّت خدا بر بندگان است، حتماً برای تو پیش آمده است که تلاش کرده‌ای برای شخصی که سخن تو را قبول ندارد، دلیلی بیاوری، آن دلیل تو، همان حجّت توست. وقتی تو برای ثابت کردن سخن خود، دلیل می‌آوری، در زبان عربی، به این دلیل تو، «حجّت» می‌گویند. وقتی روز قیامت بر پا شود، خدا به مردم می‌گوید: ای مردم! من خاندان پیامبر را به عنوان رهبران شما انتخاب نمودم، چرا از آنان پیروی نکردید؟ چرا بیراهه رفتید؟ چرا به سخنان آنان گوش فرا ندادید؟ چرا برای خودتان خلیفه تعیین کردید و دین مرا تباه ساختید؟

به همین جهت است که امام را «حجّت خدا» می‌گویند، یعنی امام دلیل و برهان خداست، خدا راه سعادت را برای مردم روشن نمود، به آنان دستور داد تا از امام پیروی کنند، هر کس از امام اطاعت کرده باشد، اهل بهشت خواهد بود و هر کس تخلف کرده باشد، خشم خدا را برای خود خریده است.<sup>۲۷</sup>

امام از همه خطاها به دور است، جز سخن حقّ نمی‌گوید، اگر به چیزی امر کند، امر او از طرف خداست، اگر از چیزی نهی کند، آن نهی هم از طرف خداست، خدا

به او علم فراوان داده است، اگر مردم با جان و دل تسلیم او باشند و خود را به او بسپارند، دین آسمانی در جامعه نظام می‌یابد و مسلمانان سربلند می‌شوند و منافقان خشمگین می‌شوند و کافران از بین می‌روند.

امام یگانه دوران خود است، هیچ‌کس را نباید به او شبیه دانست، هیچ‌کس در مقام و عظمت به او نمی‌رسد، امام شبیه و مانند ندارد، او از هر جهت بر دیگران برتری دارد، خدا این مقام را به او عطا کرده است، به خاطر همین است که خدا ولایت امام را بر ما واجب کرده و از ما خواسته است تا تسلیم امر امام باشیم. ولایت امام، ولایت خداست، خدا این مقام را به او داده است، پس ما باید در مقابل فرمان امام، تسلیم باشیم.<sup>۲۸</sup>

\* \* \*

به راستی آیا ما می‌توانیم همه جهات نفع و ضرر خود را درک کنیم؟ آیا می‌دانیم کاری را که الان انجام می‌دهیم دقیقاً چه اثری در این دنیا و آخرت ما دارد؟ آیا ما به آخرت علم داریم و اسرار رستگاری برای آن جهان را می‌دانیم؟ علم و دانش ما هرگز به آنجا نمی‌رسد، ما راهی نداریم جز این که از کسانی پیروی کنیم که خدا به آنان عصمت و علم فراوان داده است و آنان را برای هدایت ما فرستاده است.

آری، درک ما از نفع و ضررمان محدود است، ما آینده را نمی‌دانیم، ویژگی‌های جهان آخرت را خبر نداریم، خدا امام را برای ما قرار داده است تا دست ما را بگیرد و در مسیر رستگاری راهنمایی کند، اگر ما به امام پناه ببریم و خود را زیر نظر او قرار بدهیم و از سخنانش پیروی کنیم، به سعادت می‌رسیم.

امام امین خداست، امام در مسؤولیتی که خدا به او داده است ذره‌ای کوتاهی و خیانت نمی‌کند، او نزد خدا به درجه‌ای از اعتبار رسیده است که خدا او را «امین» تشخیص داده است، او صلاحیت لازم برای هدایت مردم را دارد و امانت‌دار

خداست، خدا کار هدایت مردم را به دست او سپرده است. البته این که خدا کار هدایت مردم را به امام سپرده است باعث نمی‌شود تا کار از دست خدا خارج شود، خدا همواره بر همه چیز قدرت دارد و قدرت او محدود نمی‌شود، امام مردم را به همان شکلی که خدا می‌خواهد تربیت می‌کند و آنان را در مسیری که خدا می‌خواهد به کمال می‌رساند. امام چیزی را می‌خواهد که خدا خواسته است. قلب امام جلوهای از اراده خداست، هر چه خدا اراده کند امام هم همان را می‌خواهد، امام از پیش خودش چیزی را اراده نمی‌کند، او تسلیم فرمان خداست، هر آنچه خدا بخواهد، امام فقط آن را انجام می‌دهد.<sup>۲۹</sup>





امام همان برگزیده خداست، از اسرار خدا باخبر است، خدا او را از نور خودش آفریده است، به او علم فراوان داده است، خدا او را از دام‌های شیطان دور می‌کند، او مقام عصمت دارد، از همه خطاها و لغزش‌ها به دور است، کسانی که راه شیطان را می‌روند مقام امام را انکار می‌کنند.

هر کس راه خدا را انتخاب کند از امام پیروی می‌کند و اطاعت از امام را اطاعت از پیامبر و خدا می‌داند، او تسلیم امام است و مقام والای او را قبول می‌کند. هر فضیلتی که پیامبر دارد، امام هم دارد غیر از نبوت! پیامبر دین اسلام را آورد. دین او، دین کاملی بود، بعد از آمدن اسلام، دین‌های قبلی باطل شد، امام، مقام نبوت را ندارد، یعنی دین تازه‌ای نمی‌آورد، آیین و سبک زندگی جدیدی عرضه نمی‌کند، همه سخنان او برگرفته از آیین و سبک زندگی پیامبر است، او هیچ حکمی از حکم‌های پیامبر را تغییر نمی‌دهد، حلال محمد ﷺ تا روز قیامت حلال است و حرام او تا روز قیامت حرام. در هر زمان، موضوعات جدیدی که پیش می‌آید، امام در چهارچوب سخنان پیامبر، حکم آن موضوع را بیان می‌کند. پیامبر با فرشتگان سخن می‌گفت، جبرئیل برای پیامبر قرآن را آورد، امام هم با

فرشتگان سخن می‌گویند، گاهی جبرئیل هم با او گفتگو می‌کند، اما در این گفتگو، خبری از آیه‌های جدید قرآن نیست، قرآن به طور کامل بر پیامبر نازل شد و پرونده نازل شدن قرآن برای همیشه بسته شد. پس دیگر جبرئیل آیه‌ای از قرآن را بر هیچ‌کس نازل نمی‌کند، ولی همین جبرئیل با امام درباره موضوعات دیگری سخن می‌گوید، معلوم است که این سخن جبرئیل جزء قرآن نیست.

خلاصه سخن آن که به غیر از نبوت، هر کمالی را که پیامبر دارد به امام به ارث رسیده است. امام علم پیامبر را دارد، عصمت پیامبر را دارد، ولایت پیامبر را دارد...

\* \* \*

همان‌گونه که اطاعت از پیامبر واجب است، اطاعت از امام هم بر ما واجب است، در سبک زندگی خود باید گوش به فرمان امام باشیم، سخن او را با دل و جان بپذیریم، وقتی برای ما ثابت شد امام درباره موضوعی نظری داده‌اند نباید پذیرفتن نظر امام برای ما سنگین باشد، باید سر تسلیم به امام بسپاریم و سخنش را قبول کنیم هر چند از اسرار آن نظر، آگاه نباشیم.

باید در همه زندگی خود به امام مراجعه کنیم و نظر او را جویا شویم، این نکته بسیار مهم است، باید اولین قدم ما، مراجعه به سخنان امام باشد، اگر می‌خواهیم به رستگاری برسیم باید این‌گونه باشیم و به این باور برسیم که هر مطلبی را که امام تأیید نکرده است باطل است، هر چیزی که امام آن را نگفته است ما را به بیراهه می‌برد.

این سخن امام صادق علیه السلام است: «هر سخنی که ما آن را نگفته‌ایم، باطل است و شما را گمراه می‌کند».<sup>۳۰</sup>

وقتی در هر موضوع و مسأله‌ای برای ما ثابت شد که نظر امام چیست، باید تسلیم شویم، نه اینکه با سلیقه فردی از عمل به نظر امام، فرار کنیم. متأسفانه

خیلی‌ها وقتی به اینجا می‌رسند پایشان می‌لغزد، سخن امام را می‌بینند ولی سلیقه‌های شخصی خود را به میدان می‌آورند و از عمل به سخن امام گریزان می‌شوند!

هر چقدر معرفت ما به امام بیشتر باشد، اطاعت ما از سخن امام بیشتر خواهد بود، اینجا جای ادّعا نیست، باید با عمل نشان دهیم پیرو امام هستیم، چگونه می‌شود کسی ادّعا کند اهل معرفت است ولی به سخن امام عمل نکند و نظر او را نپذیرد؟

من باید معارف دین، آیین و سبک زندگی خویش را از اهل بیت علیهم‌السلام فرا بگیرم و هر سخن دیگری را که با نظر امام مطابق نباشد باطل بدانم.

وقتی خود را این‌گونه به اهل بیت علیهم‌السلام بسپارم دیگر از گمراهی هراسی نخواهم داشت، زیرا آنان آنچه را که برای سعادت من لازم است بازگو کرده‌اند، مهم این است که من اهل تسلیم باشم و در جستجوی سخنان آنان برآیم.

آیا فکر کرده‌ای بعضی از کسانی که خود را مسلمان می‌دانند ولی امام‌زمانشان را نشناخته‌اند و با اهل بیت علیهم‌السلام بیگانه‌اند، چه حال و روزی دارند؟ در اینجا شرح حال چنین کسی را بیان می‌کنم:

او خود را مسلمان می‌داند و می‌خواهد بندگی خدا را بکند، ولی راه را گم کرده است، تلاش هم می‌کند و خودش را به زحمت می‌اندازد ولی راه صحیح را نمی‌پیماید، او هر چند وقت، به یک آیین و گروه علاقه پیدا می‌کند، خیال می‌کند آن گروه، مؤمن و خداپرست واقعی هستند، فریب ظاهر آنان را می‌خورد. مدتی می‌گذرد و او خودش می‌فهمد که گمشده‌اش آنجا نیست، خودش می‌فهمد به جای آن که به معرفت و بندگی خدا نزدیک شود از آن دور شده است برای همین از آن گروه جدا می‌شود و خودش می‌فهمد که گرفتار جهل و تاریکی بوده است، او در آغاز نمی‌دانست که به چه کسانی دل بسته است، ولی وقتی پرده‌ها از جلو چشمش کنار می‌رود می‌بیند که رهبر آن گروه، هدفی جز ریاست‌طلبی و دنیاطلبی ندارد و برای همین، شایستگی ندارد تا دیگران را به سوی خدا راهنمایی کند.

بعد از آن، افراد دیگری را می‌بیند، خیال می‌کند که آن گروه، گم‌شده او هستند، پس به آنان می‌پیوندد، ولی بعد از مدتی از آنها هم بریده می‌شود، او دیگر هیچ پناهی برای خودش نمی‌یابد، سرگردان می‌شود، از یک طرف او نمی‌تواند اعتقاد به خدا و پیامبر را کنار بگذارد، چون به آن باور دارد، از طرف دیگر، آنچه از گروه‌ها و آیین‌ها شنیده است او را آرام نکرده است.

این وضعیت آن‌قدر ادامه پیدا می‌کند تا این که سرانجام شیطان کار خودش را می‌کند، یکی از جریان‌ها که اصلاً شایستگی دین‌شناسی و اسلام‌شناسی را ندارند او را جذب می‌کنند و با حرف‌های به ظاهر زیبا، آرام آرام، اعتقاد به خدا و پیامبر را از او می‌گیرند و اینجاست که او بی‌ایمان می‌شود.<sup>۳۱</sup>

اکنون یکی از این دو راه را برمی‌گزیند: یا آشکارا کفر خود را بازگو می‌کند، دیگر نماز نمی‌خواند، از همه مقدّسات جدا می‌شود، معلوم است وقتی مرگ او بیاید او در حال کفر از دنیا می‌رود و آتش در انتظار اوست. راه دوم راه نفاق و دورویی است، و بی‌ایمانی خود را در خانواده و جمع دوستان بازگو نمی‌کند، شاید گاهی هم نماز بخواند اما در دلش به وجود خدا و حقّ بودن پیامبر شک دارد و نسبت به قیامت هم اعتقادی ندارد. او همچون یک منافق زندگی می‌کند و تو خود می‌دانی که اگر با این حالت بمیرد عذاب دوزخ در انتظار اوست!

آری، من خیلی‌ها را دیده‌ام که جذب گروه‌های فکری مختلف شده‌اند و بدون این که خودشان بخواهند و بفهمند، دین خود را از ریشه از دست داده‌اند، مصیبت آنان از زمانی شروع شد که آنان معرفت صحیح به اهل بیت علیهم‌السلام نداشتند و به سخنان گهربار اهل بیت علیهم‌السلام مراجعه نکردند و برای همین نتوانستند حقّ را از باطل تشخیص بدهند و آرام آرام در گمراهی فرو رفتند، این نتیجه نشناختن مقام امام است، اگر آنان به این باور می‌رسیدند که فقط باید دین خود را از سخنان

اهل بیت علیهم السلام بگیرند به این گرفتاری مبتلا نمی شدند، کسی که به مقام امام معرفت پیدا کرده است به هر سخنی گوش فرا نمی دهد، او فقط از آیین اهل بیت علیهم السلام و کلام و سخن آنان پیروی می کند و این گونه به رستگاری می رسد.



دیگر می‌دانم که راهی به سوی خدا ندارم مگر آن راهی که خودِ خدا برایم قرار داده است و جز از این راه نمی‌توانم به خدا نزدیک بشوم، اگر من از پس پرده غیب خبر ندارم پس دیگر دنبال کسی که مثل خودم است نمی‌روم و از او پیروی نمی‌کنم! بلکه از کسی پیروی می‌کنم که به آنچه من نمی‌دانم آگاهی کامل دارد و از غیب خبر دارد، وقتی چنین کسی را پیدا کردم از او پیروی می‌کنم. این نکته را عقل هر کسی تأیید می‌کند.

وقتی می‌گوییم باید از اهل بیت علیهم‌السلام پیروی کنیم، این سخن دلیل عقلی دارد، «پیروی جاهل از دانشمند» یک قانون عقلی است و همه آن را قبول دارند، انسان عاقل در امور مادی و دنیایی خود به متخصص مراجعه می‌کند و به هر چیزی از راه خودش وارد می‌شود، پس در امور معنوی هم عقل این‌طور حکم می‌کند.

\* \* \*

حتماً نام ابوحمزه ثمالی را شنیده‌ای! همان که دعای سحر ماه رمضان را از امام سجاد علیه‌السلام نقل کرده است، دعایی که سراسر عرفان ناب است. ابوحمزه ثمالی یک روز نزد امام باقر علیه‌السلام رفت، آن حضرت به او چنین گفت: «ای ابوحمزه! وقتی

می‌خواهی به سفری بروی حتماً راهنمایی همراه خود می‌گیری، تو که به راه‌های آسمان آگاهی نداری، پس برای خود راهنمایی انتخاب کن!».

سفرهای زمان قدیم، خطرات زیادی داشت، مردم با اسب یا شتر به دل بیابان‌ها می‌زدند و حتماً یک راهنما با خود می‌بردند، امروزه بیشتر کسانی که می‌خواهند مثلاً به خارج از کشور بروند با تورهای مسافرتی می‌روند، (البته کسانی که تجربه این سفرها را دارند دیگر نیازی به راهنما ندارند)، ولی این یک قانون است، کسی که می‌خواهد به جایی برود که آنجا را نمی‌شناسد حتماً باید با راهنما برود.

آری، راه آسمان، همان راه هدایت است، خدا امام را به آن راه آشنا ساخته است، علم امام در علم خدا ریشه دارد، وقتی ما بدانیم که امام به راه هدایت آشناست، پس باید از او پیروی کنیم، سخن او را به جان و دل بپذیریم، وقتی امام سخنی می‌گوید و دستوری می‌دهد، سعادت دنیا و آخرت ما را در نظر می‌گیرد، چه بسا کسی با عقل ناقص خود، دستور امام را نپسندد، ولی پسند من و تو مهم نیست، جاهل از عالم پیروی می‌کند، وقتی من نزد پزشک می‌روم، او بیماری مرا تشخیص می‌دهد، چه بسا دارویی تلخ به من بدهد که من آن دارو را نمی‌پسندم، مثلاً اگر مرض قند داشته باشم دستور می‌دهد دیگر هرگز قند، شکر و شیرینی نخورم! من دستور او را اطاعت می‌کنم، چون می‌دانم او می‌خواهد من سلامتی‌ام را به دست آورم، اگر آپاندیس من عفونت کند و او تشخیص بدهد که باید جراحی شوم، باز هم قبول می‌کنم، اجازه می‌دهم با چاقوی جراحی بدن مرا پاره کند، این تسلیم شدن من برای چیست؟ چون او را عالم می‌دانم، همین‌طور باید تسلیم فرمان امام باشم.

من شیعه هستم و پیرو مکتبی آسمانی! مکتب اهل بیت علیهم‌السلام برای همه زندگی من، برنامه دارد، از تولد تا ازدواج، از بچه‌دار شدن تا لحظه جان دادن، از حجاب و



عفت تا پرهیز از دروغ و تهمت، از رفتارم با همسرم تا رفتارم با همکارانم در محیط کار، از تغذیه تا کسب و کار و تجارت. اگر با این دید به همه سخنان اهل بیت علیهم السلام نگاه کنم، همه دستورات آنان را زیبا و دلنشین می‌یابم، همه این دستورات برای سعادت دنیا و آخرت من است، آنان همچون یک طبیب، سلامتی جسم و روح مرا در نظر گرفته‌اند، اگر از دستورات آنها پیروی کنم رستگاری از آن من است.

\* \* \*

می‌گویند: در زمان قدیم، شخص بزرگی به دل درد گرفتار شد، از خدا خواست تا او را شفا بدهد، ولی از شفا خبری نشد، چند روز گذشت، دل درد او شدیدتر شد، او از درد به خود می‌پیچید، یکی به دیدار او آمد و به او گفت: «باید نزد طبیب بروی، زیرا خدا بی‌جهت علم طب را به انسان‌ها نیاموخته است و گیاهان دارویی را بیهوده نیافریده است! تو انتظار داری که خدا تو را همین طوری شفا بدهد؟ این خداست که شفا را در آن گیاهان قرار داده است، نزد طبیب برو و دارو بگیر و آن را مصرف کن که شفای تو در آن است».

آری، کسی که بیمار می‌شود باید به پزشک مراجعه کند، اگر او در خانه‌اش بنشیند و فقط دعا کند، مردم کار او را نکوهش می‌کنند، اگر او شفا را از خدا می‌خواهد باید به همان راهی که خدا شفا را در آن قرار داده است مراجعه کند. این خداست که شفا را در مراجعه به پزشک قرار داده است، این قانون خدا برای سلامتی جسم است، همین طور خدا برای سلامتی روح و جان ما نیز این قانون را دارد، اگر ما دعا کنیم که خدایا ما را هدایت کن، اما به در خانه اهل بیت علیهم السلام نرویم، هدایت نخواهیم شد، خدا هدایت را در پیروی از اهل بیت علیهم السلام قرار داده است، خدا به آنان عصمت داده است و رستگاری را در پیروی از آنان قرار داده است.



من در شهری کویری زندگی می‌کنم، در آران و بیدگل. شهری در حاشیه کویر مرکزی ایران. من فرزند کویرم! هر چقدر من از زیبایی و جذابیت کویر برای تو سخن بگویم، فایده‌ای ندارد، باید آن را تجربه کنی. در نزدیکی شهر ما، یک جاذبه گردشگری وجود دارد به نام «کویر مرنجاب». روزهای تعطیل از تهران افراد زیادی به آنجا می‌آیند، من که اهل اینجا هستم مسیر را به خوبی می‌شناسم و نیاز به راهنمایی ندارم، ولی تاکنون چندین جوان تهرانی در این کویر گم شده‌اند و جسد بی‌جان آنها بعد از چندین روز پیدا شده است! به راستی چرا آن جوانان، جان خود را در کویر از دست داده‌اند؟

خیلی ساده است: آنها به دنبال نور رفته‌اند! هیچ چیز در کویر خطرناک‌تر از این نیست که به دنبال نوری که از دور می‌بینی بروی! کسی که در کویر ماشینش خراب می‌شود، نگران می‌شود، سعی می‌کند خودش را به شهر برساند، در روز نمی‌داند کدام سمت برود، وقتی شب می‌شود از دور نور می‌بیند، او خیال می‌کند این نور، نزدیک است و می‌تواند با پیاده‌روی چند ساعته به آنجا برسد و جانش را نجات بدهد، هوای کویر در شب، خیلی دل‌انگیز است به انسان حالت شوق

می‌دهد، او حرکت می‌کند و نمی‌داند که این نور در فاصله صدها کیلومتری اوست و با پای پیاده چند روز راه است! آیا او آب برای چند روز همراه دارد؟ او شب تا صبح راه می‌رود، ولی به جایی نمی‌رسد، خسته می‌شود، پیاده‌روی در شن‌ها، انرژی زیادی از او می‌گیرد، آفتاب طلوع می‌کند، او دیگر آن نور را نمی‌بیند، دوباره سرگردان می‌شود، همین‌طوری بی‌هدف جلو می‌رود، خسته و تشنه می‌شود، همه انرژی خود را تمام کرده است، کویر در روز به گونه‌ای است که انسان به دور خودش می‌چرخد، شاید در روز چهل کیلومتر راه برود، ولی او به دور خودش در دایره‌ای بزرگ می‌چرخد! سرانجام انرژی او تمام می‌شود و دیگر قدرت حرکت ندارد، در دل کویر به زمین می‌افتد و در تشنگی جان می‌دهد. اگر او در سر جای خودش می‌ماند با همان مقدار آبی که همراه داشت چند روز، زنده می‌ماند، ولی حرکت در کویر همه انرژی او را می‌گیرد! این حکایت آن جوان مغروری است که با خود می‌گوید: من راهنما نمی‌خواهم!

آیا می‌دانی چه کسانی در کویر زنده ماندند؟ سال قبل یک گروه سه نفره بدون راهنما به دل کویر زدند، ماشین آنها در کویر خراب شد، دو نفر در کنار ماشین ماندند و یکی برای آوردن کمک به دل کویر زد، روز بعد او از تشنگی مرد، ولی آن دو نفر که حرکت نکردند، نجات پیدا کردند، زیرا خانواده آنان نگران آنها شدند، بعد از بیست ساعت، نیروهای امداد آنها را زنده پیدا کردند، آری، شاید این نکته برای شما عجیب باشد اما اگر در کویر گرفتار شدی تنها راه نجات این است که جایی نروید، همان جا بمانید، در روز با آینه، نور خورشید را انعکاس بدهید، در شب هم آتش روشن کنید، این طوری دیده می‌شوید، انرژی هم برای سه چهار روز دارید!

\* \* \*

حکایت ما هم، حکایت کسانی است که در کویر گرفتار شده‌اند، عده‌ای راهنما،

نورهایی را از دور نشان ما می دهند، ما خیال می کنیم که اگر به سمت آن نورها برویم نجات پیدا می کنیم، ولی ما خبر نداریم که جلو راه ما، باتلاق است، اگر در تاریکی شب، جلو برویم در آن باتلاق گرفتار می شویم، اگر هم زرنگ باشیم، فردا آفتاب می زند و با تشنگی چه خواهیم کرد؟ چه کسی به کمک ما خواهد آمد؟ کسانی که به دروغ ادعا می کنند می توانند ما را نجات بدهند، از طرف شیطان آمده اند تا ما را بدبخت کنند.

چرا ما به امام زمان پناه نمی بریم؟ خدا امامی به این مهربانی برای ما قرار داده است، چرا از راهنمایی او بهره نبریم! چرا همراه او سفر نکنیم؟ مگر نمی خواهیم به سعادت و رستگاری دنیا و آخرت برسیم، پس باید از اهل بیت علیهم السلام پیروی کنیم. اهل سنت که برای خود خلیفه انتخاب کردند و رهبری اهل بیت علیهم السلام را قبول نکردند، چه راهی را رفتند؟ رهبران آنان مانند خود آنها، جاهل و نادان بودند، کسی که خودش راه را بلد نیست چگونه می تواند جامعه را به منزل مقصود برساند؟ کسی که خودش راه را گم کرده است، رهبر آنان شده است، «کوری، عصاکش کور دیگر شده است».

حکایت کسی که در کویر است، شب هوای دلپذیر کویر فریبش می دهد، کسی که پیرو رهبر دروغین می شود شاید چند روزی به ثروت و ریاست دنیا برسد، اما این ها زود تمام می شود، مرگ در کمین همه است، انسان جز یک کفن با خود نمی تواند ببرد، در لحظه مرگ، ثروت دنیا به کار نمی آید، او در آن لحظه چه خواهد کرد؟ کسی که امام زمانش را نشناسد با مرگ جاهلیت می میرد، فرشتگان پرده از جلو چشم او برمی دارند و او آتش جهنم را می بیند که شعله می کشد.

\*\*\*

«أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ».

هر روز در نماز، بارها از خدا می‌خواهم که مرا به راه مستقیم هدایت کند. باید از خدا راهنمایی و هدایت بخواهم، باید از راه‌های انحرافی پرهیز کنم، اگر می‌خواهم به سعادت برسم باید فقط در راه او قدم بردارم.

اکنون که می‌دانم راه مستقیم، همان راه محمد ﷺ و خاندان پاک اوست، باید از این راه پیروی کنم، باید ولایت امام‌زمان علیه السلام را با دل و جان قبول کنم و خود را به او بسپارم، با ولایت اوست که می‌توانم به خدا نزدیک و نزدیک‌تر شوم و از خطر گمراهی نجات پیدا کنم.<sup>۳۳</sup>

مهدی علیه السلام امام‌زمان من است، پیشوای من است، باید به او معرفت پیدا کنم، او حجت خداست. اگر به سوی او بروم به هدایت، رهنمون می‌شوم و سعادت دنیا و آخرت را از آن خود می‌کنم.<sup>۳۴</sup>

## ۲۲

هر ساختمانی را که در نظر بگیری چند ستون دارد که آن ساختمان بر آن ستون‌ها بنا می‌شود، ستون‌ها نقش اساسی در حفظ ساختمان دارند. امام باقر علیه السلام به یکی از یارانش چنین گفت:

– دین اسلام هم بر این پنج ستون استوار است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت ما اهل بیت.

– آقای من! کدام ستون از همه مهم‌تر است؟

– ولایت ما از همه مهم‌تر است، چرا که ما راهنمای شما برای انجام نماز، زکات، حج و روزه هستیم.<sup>۳۵</sup>

آری، اگر ما با اهل بیت علیهم السلام آشنا نبودیم، نماز، زکات، حج و روزه برایمان روشن و آشکار نبود، چرا که عده‌ای از منافقان بعد از پیامبر، کودتا کردند و حکومت را در دست گرفتند، هدف آنان، چیزی جز نابودی اسلام واقعی نبود، پول، قدرت و حکومت در دست آنان بود، با تبلیغات دروغین، سخنانی را به پیامبر نسبت دادند و مغز مردم را شستشو دادند و دین را تحریف کردند تا آنجا که فقط اسمی از اسلام در جامعه باقی ماند ولی همه احکام آن، دچار تغییر شد، اهل بیت علیهم السلام در مقابل آن

منافقان، تلاش فراوان کردند و دین واقعی را برای پیروان خود بازگو کردند.

\* \* \*

چنین می‌گویند: حاکمی به مکتب شیعه علاقمند شده بود، از یکی از علمای شیعه راهنمایی خواست، آن عالم شیعه به او گفت: عالمان اهل سنت را به مهمانی دعوت کن، مرا هم دعوت کن! حاکم این کار را کرد. روز مهمانی فرا رسید، عالم شیعه به حاکم گفت: آیا اجازه می‌دهی من دو رکعت نماز طبق نظر اهل سنت بخوانم، بعد دو رکعت نماز طبق نظر اهل بیت علیهم‌السلام بخوانم، شما خودتان قضاوت کنید!

حاکم لبخندی زد و رضایت خود را اعلام نمود، عالم شیعه گفت: مقداری شیره انگور برایم بیاورید! شیره انگور را آوردند، او به علمای اهل سنت که آنجا بودند رو کرد و گفت: شما می‌گویید با هر مایعی می‌توان وضو گرفت. پس با آن شیره انگور وضو گرفت، هر چه مگس در آن اطراف بود به سر و روی او چسبیدند، بعد گفت: یک لباسی که از پوست دباغی شده سگ تهیته شده باشد برایم بیاورید تا به تن کنم، مقداری نجاست خشک شده گربه هم برایم بیاورید تا بر آن سجده کنم! بعد از لحظاتی او نمازش را شروع کرد.

حاکم این نماز را دید، به علمای اهل سنت گفت: نظر شما چیست؟ آیا او راست می‌گوید؟ آنها گفتند: بله. در فقه ما این نماز درست است!

سپس عالم شیعه گفت: حالا اجازه بده نماز مولایم علی‌علیه‌السلام را بخوانم! بعد از این که بدنش را شست، نزد حاکم آمد، با آب زلال وضو گرفت، لباس پاکیزه به تن کرد، سجاده‌اش را باز کرد، مهر تربت امام حسین علیه‌السلام را جلوی خود گذاشت و نماز خواند، بعد از این که نماز او تمام شد، آن حاکم، مذهب شیعه را انتخاب کرد، چون فهمید که این نماز، نماز واقعی است.

این نمونه‌ای بود از بلایی که اهل سنت بر سر نماز آورده‌اند، کاش فرصت بود تا از تحریفات دیگری که بر سر دین آورده‌اند سخن می‌گفتم، در کتاب‌های اهل سنت مطالب عجیبی آمده است، این‌ها اعتقادات آنان درباره خداست: «خدا هر شب جمعه به شکل جوانی زیبا سوار الاغش می‌شود و به این دنیا می‌آید»، «خدا کفش‌هایی از جنس طلا به پا می‌کند»، «خدا را می‌توان در سرزمین منا در حالی که سوار شتر است دید»، «صورت خدا هنوز مویش روییده نشده است ولی موی سر او، فرفری است»، «وقتی خدا جهان را آفرید به پشت خوابید و یک پایش را روی پای دیگرش انداخت».<sup>۳۶</sup>

آری، این نتیجه دوری از امام است، کسانی که از حجت خدا جدا شوند به چنین دام‌هایی گرفتار می‌شوند!

\* \* \*

این سخن حضرت علی علیه السلام است: «خدا ما را راه رسیدن به خودش قرار داد، کسانی که از ولایت ما روی برگردانند یا دیگران را بر ما برتری دهند به لغزش می‌افتند و گمراه می‌شوند، آنان به گودال‌هایی که آب بدبو دارند روی می‌آورند، ولی کسانی که به سوی ما می‌آیند به چشمه‌های زلال آب روی آورده‌اند، چشمه‌هایی که به فرمان خدا جاری شده است و هرگز آب آن، خشک نمی‌شود».<sup>۳۷</sup>

هر کس به امام پناه ببرد به آب زلال دست یافته است، ولی کسی که امام زمانش را نشناسد گرفتار شیادان می‌شود و از دین واقعی دور می‌گردد، اگر هم ذره‌ای از دین به او برسد با آلودگی همراه است، شیادان، دین را با خرافات تحویل او می‌دهند و اینجاست که اعتقادات او، خالص نیست، به خدا ایمان دارد اما معرفت او به خدا با کفر و شرک آمیخته است!



آن چشمه معرفتی که هیچ آلودگی ندارد و آبش زلال است، چشمه اهل بیت علیهم السلام است که خدا آن را جاری ساخته است، فقط این چشمه است که می تواند تشنگان وادی معرفت را سیراب نماید، علم اهل بیت علیهم السلام تمامی ندارد، و هیچ کس از چشمه آنان، تشنه باز نمی گردد، به راستی چرا عده ای این چشمه زلال را رها می کنند و سراغ دیگران می روند؟!!!



شبی که پیامبر به معراج رفت خدا به او چنین وحی کرد: «ای محمد! من تو و علی و فاطمه و یازده امام از نسل آنها را از نور خود آفریدم، من ولایت شما را بر اهل آسمان‌ها و اهل زمین عرضه کردم، هر کس آن را پذیرفت در نظر من، مؤمن شد و هر کس آن را قبول نکرد در نظر من جزء کافران است. ای محمد! اگر کسی به سختی عبادت کند ولی ولایت شما را قبول نداشته باشد من عبادتش را قبول نمی‌کنم و به او نظر مرحمت نمی‌نمایم، او چاره‌ای جز این ندارد که ولایت شما را قبول کند، آن وقت است که در نظر من، مؤمن خواهد بود».<sup>۳۸</sup>

\* \* \*

یکی از شیعیان آیه ۱۹ سوره آل عمران را خواند، آنجا که خدا می‌گوید: «تنها دینی که خدا آن را قبول دارد دین اسلام است»، او به فکر فرو رفت، با خود گفت: منظور از این آیه چیست؟ سرانجام او نزد امام باقر علیه السلام آمد و از او خواست تا این آیه را برایش تفسیر کند، امام در پاسخ چنین گفت: «تنها دینی که خدا آن را قبول دارد تسلیم شدن در برابر ولایت علی علیه السلام است».<sup>۳۹</sup>

آری، حقیقت دین چیزی جز روحیه تسلیم در برابر خدا نیست، ما نماز می‌خوانیم

روزه می‌گیریم که حالت تسلیم در ما به وجود آید و ما بنده خدا شویم، اگر نماز من چنین اثری را نداشته باشد این نماز، چند حرکت نمایشی است و روح ندارد! روح عبادت این است که مرا در برابر خدا، تسلیم کند. اگر من روحیه تسلیم در برابر فرمان خدا را نداشته باشم از حقیقت ایمان بهره‌ای نبرده‌ام و طعم ایمان را نچشیده‌ام.

بالاترین نشانه تسلیم در برابر امر خدا، قبول ولایت امام است، اینجا جای امتحان بزرگ است، خدا بندگان خود را این‌گونه امتحان می‌کند و هر کس که ولایت امام را قبول کرد معلوم می‌شود روح ایمان را داشته است و اهل سعادت است. همه باورها، رفتارها و سبک زندگی ما باید در زیر چتر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام قرار بگیرد، در همه این موارد باید در مسیر هدایت آنان باشیم، فقط در این صورت است که می‌توان گفت ما بنده خدا هستیم، اگر فقط در مسائلی که دلپسند خودمان است به اهل بیت علیهم‌السلام رجوع کنیم و در آنچه نمی‌پسندیم به نظر خودمان عمل کنیم، معلوم می‌شود بنده خدا نیستیم!

آری، اصل ایمان، قبول ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و عمل به سخنان آنان در همه زمینه‌ها است، این قانون خداست، خدا این قانون را در همه آفرینش قرار داده است، حتی فرشتگان هم با قبول ولایت اهل بیت علیهم‌السلام وارد وادی ایمان شدند.

\* \* \*

این سخن امام صادق علیه‌السلام است: «بعد از معرفت خدا، هیچ چیز در ارزش و فضیلت به نماز نمی‌رسد. بعد از معرفت و نماز، هیچ چیز به ارزش زکات نمی‌رسد، بعد از معرفت و نماز و زکات، هیچ چیز به ارزش روزه نمی‌رسد، ولی آغاز همه این عبادت‌ها، معرفت ما است و پایان همه آنها هم معرفت ما است.»<sup>۴۰</sup>

آری، نمازی که بدون ولایت امام است، نماز نیست، چون کسی که امام خود را

نشناخته است گرفتار راهزن‌ها می‌شود، او نمازی می‌خواند که با خرافات آمیخته شده است، برای رسیدن به نمازی که خدا از آن راضی است باید ولایت امام را پذیرفت و سپس از امام در چگونگی نماز خواندن پیروی کرد و سخنان دیگران را به کنار انداخت، پس من نماز را با ولایت امام آغاز می‌کنم تا بدانم نماز را چگونه بخوانم.

اکنون از من می‌پرسی که پایان نماز چگونه با ولایت امام ارتباط دارد؟ بدان که روح عبادت و ایمان، همان شناخت امام و قبول ولایت اوست، اگر نماز و روزه و دیگر عبادت‌های ما قبول شود، اثری که در ما می‌گذارد این است که روحیهٔ تسلیم ما را زیاده‌تر می‌کند و باعث می‌شود که ما در راه ولایت امام، استوارتر و محکم‌تر شویم، برای همین است که اول و آخر هر عبادتی، ولایت امام است. عصاره و چکیده همه عبادت‌ها همان معرفت امام است، روح همه عبادت‌ها، ولایت امام است، برای همین است که ولایت، هیچ‌گاه ساقط نمی‌شود.

این سخن امام باقر علیه السلام است: «پایه‌های اسلام پنج چیز است: نماز، زکات، حج، روزه و ولایت ما. چهار تا از این‌ها در شرایطی ساقط می‌شود ولی ولایت ما هرگز ساقط نمی‌شود، کسی که فقیر است زکات و حج بر او واجب نیست. کسی که مسافر است نماز را شکسته می‌خواند، خانم‌ها در شرایط ویژهٔ خودشان، نماز ندارند، کسی که مریض می‌شود روزه نمی‌گیرد، ولی ولایت در هر شرایطی، لازم و ضروری است».<sup>۴۱</sup>

روح دین، همان ولایت است و برای همین در هیچ شرایطی ساقط نمی‌شود! ما همواره باید در مسیر ولایت باشیم تا راه سعادت را گم نکنیم.

انسان برای زنده ماندن به غذا، آب و هوا نیاز دارد، ولی اهمیت این‌ها با هم فرق می‌کند، ابتدا درباره غذا سخن می‌گوییم: شاید شنیده باشی آقای گاندی در سن ۷۴

سالگی در سال ۱۹۳۳ میلادی دست به اعتصاب غذا زد و این اعتصاب ۲۱ روز طول کشید، او در این مدت، فقط آب می نوشید. همچنین انسان می تواند سه روز بدون آب زنده بماند، نیاز بدن یک انسان معمولی به هوا و اکسیژن چگونه است؟ فقط سه دقیقه! بدن نیاز به غذا، آب و هوا دارد، ولی اگر سه هفته هم غذا به او نرسد زنده می ماند، اگر سه روز آب به او نرسد زنده می ماند، ولی اگر بیش از سه دقیقه اکسیژن به او نرسد مرگ او حتمی است. (نیاز انسان معمولی این گونه است البته بعضی ها با حبس نفس خود توانسته اند تا ۱۱ دقیقه زیر آب بمانند، ولی آنها بعد از سال ها تمرین و بزرگ کردن ریه های خود به اینجا رسیده اند).

شاید جلوه آب و غذا بیشتر از هوا باشد، اما اهمیت هوا از همه چیز بیشتر است. حج و روزه مانند غذا است، نماز همانند آب است، اما ولایت اهل بیت علیهم السلام همانند اکسیژن است، همیشه و همواره و در هر شرایطی لازم است، اگر برای لحظه ای از امام خود جدا شویم ایمان خود را از دست داده ایم و گرفتار راهزنانی همچون شیطان می شویم، شیطان منتظر است و در کمین ما نشسته است، انتظار می کشد که ما یک لحظه، دست امام خود را رها کنیم، مانند کودکی که در تاریکی شب، دست پدرش را رها می کند و راهزن با انواع اسباب بازی ها سراغ او می آید، اسباب بازی هایی که در تاریکی شب، بازی نور دارند، اما نور آنها از یک باطری ضعیف است، باطری که نیم ساعت دیگر تمام می شود و دوباره تاریکی و حیرت به سراغ آن کودک می آید، پدر رفته است و او در آن بیابان تاریک به چه کسی پناه ببرد؟ دزدها در کمین اویند...

این سخن امام صادق علیه السلام است: «ما ریشه همه خوبی‌ها هستیم»، شاید سؤال کنی منظور از «خوبی‌ها» چیست؟ امام در ادامه سخن خود این‌ها را از خوبی‌ها می‌شمارد: «توحید و یکتاپرستی، نماز، روزه».<sup>۴۲</sup>

آری، اهل بیت علیهم السلام ساخته عنایت و لطف خدا هستند، برای همین آنها ریشه همه خوبی‌ها می‌باشند، حتی یکتاپرستی که اصل دین است از راه ولایت اهل بیت علیهم السلام به دست می‌آید. درست است که عقل انسان، اصل وجود خدا را درک می‌کند و از راه عقل و فطرت خود به خداپرستی می‌رسد، ولی نکته مهم این است که در مسیر خداپرستی، شیطان کمین کرده است و هر لحظه می‌خواهد ما را گمراه کند، چه بسا با دُرّه‌ای غفلت، انسان به خطا بیفتد، وسوسه‌های شیطان و افکار ناقص بشری نمی‌گذارد که انسان این اعتقاد به خدا را حفظ کند و چه بسا او را از حرکت در مسیر صحیح باز می‌دارد.

کسانی که با اهل بیت علیهم السلام و سخن آنان انس نداشته‌اند، هر چند به حکم فطرت و عقل خود به خدا ایمان آورده‌اند ولی باورهای غلط آنان را فریب داده است و کار به آنجا می‌رسد که یک مسلمان که خود را پیرو خدا می‌داند اعتقاد به خرافاتی پیدا

می‌کند که قبلاً به آن اشاره کردم: (خدا هر شب جمعه به شکل جوانی زیبا سوار الاغش می‌شود و به این دنیا می‌آید، موی سر خدا، فروری است و کفشی از جنس طلا بر پا دارد، وقتی خدا جهان را آفرید به پشت خوابید و یک پایش را روی پای دیگری انداخت).<sup>۴۳</sup>

آری، هر کس به اهل بیت علیهم‌السلام که همان دوازده امام هستند، پناه نبرد، نتیجه کارش به اینجا می‌رسد که در دام این خرافات گرفتار می‌شود. ما برای یکتاپرستی هم نیاز به راهنما و معلم داریم، خدا اهل بیت علیهم‌السلام را برای راهنمایی ما قرار داد تا خود را به آنان بسپاریم و از سخنان آنان که به ما رسیده است پیروی کنیم و با برنامه تربیتی آنان رشد کنیم و از انحراف‌ها در امان بمانیم.

به راستی که آنان اصل و فرع همه خوبی‌ها هستند، آنان ابتدا و انتهای زیبایی‌ها می‌باشند، خوبی و زیبایی چیزی است که آنان می‌گویند و انجام می‌دهند، هر چیزی که آنان تأیید نکنند باطل است و حتماً باعث گمراهی ما می‌شود، ما باید قدری فکر کنیم، چه معلم و راهنمایی بهتر از آنان می‌توان یافت؟<sup>۴۴</sup>

خدا به آنان مقام عصمت داده است و آنان هرگز خطا نمی‌کنند، دروغ نمی‌گویند، آنان به دست لطف خدا تربیت شده‌اند و آمده‌اند تا ما را به کمال برسانند، خدا سرپرستی مردم را به آنان سپرده است و آنان در کمال محبت و آقایی و بزرگواری به هدایت مردم می‌پردازند و با دلسوزی تمام در حق مردم، پدری می‌کنند.

\* \* \*

این سخن امام رضا علیه‌السلام است: «امام همچون آبی زلال برای تشنگان است، او مردم را به سوی رستگاری هدایت می‌کند و از گمراهی نجات می‌دهد، امام همانند پدر و برادر مهربان است...». اگر پدر دلسوز ببیند فرزندش به راه خطا می‌رود، با مهربانی او را از خطایش باز می‌دارد و به هر قیمتی شده است او را از

سقوط در انحرافها نجات می‌دهد، برادر در سختی‌ها و گرفتاری‌ها، برادر خود را تنها نمی‌گذارد، کسی که برادر مهربان دارد هیچگاه خود را تنها احساس نمی‌کند. وقتی من ولایت امام‌زمان علیه السلام را می‌پذیرم، خود را در سایهٔ حمایت و مهربانی او قرار می‌دهم، دیگر نگرانی برای من معنایی ندارد، به راستی کدام پدر از امام مهربان‌تر، آگاه‌تر، با قدرت‌تر و دلسوزتر است؟ امام به اذن خدا، همه کاره این جهان هستی است، همهٔ هستی به فرمان اوست، کارهایی را که امام می‌تواند برای نجات من انجام بدهد هیچ پدری نمی‌تواند در حق فرزندش انجام بدهد. امام شیعه خود را به حال خود رها نمی‌کند و در لحظه‌های خطر، دست او را می‌گیرد. فرض کن یک کودک در تاریکی شب می‌خواهد به راهی که تا به حال نرفته است قدم بگذارد، او دست خود را در دست پدر می‌گذارد، درست است که در تاریکی، هیچ چیز را نمی‌بیند، اما او دلش آرام است و مطمئن است که همراه با پدرش به مقصد می‌رسد. ما به این دنیا آمده‌ایم تا زاد و توشه‌ای برگیریم و به سوی آخرت برویم، باید دست در دست راهنمایی که خدا برایمان قرار داده است بنهیم و مسیر بندگی خدا را طی کنیم، اگر دست در دست امام مهربان خویش بگذاریم از وسوسه‌های شیطان و خطرات نجات پیدا می‌کنیم.

کسی که ولایت امام را نپذیرفته است، همچون کودک بی‌پدری است که در تاریکی گرفتار شده است، راه را نمی‌بیند، افتان و خیزان مسیری را طی می‌کند که بزرگان در آن مسیر به زمین خورده‌اند، او هیچ پناهی ندارد و چه بسا به کسانی پناه ببرد که خودشان هم راه را بلد نیستند و در حیرتند.

\* \* \*

یادم نمی‌رود چند سال پیش برای دیدن دوستم به شهری سفر کردم، برای اولین بار بود که به آنجا می‌رفتم، در ورودی شهر، آدرس منزل دوستم را از یک



نفر پرسیدم، او آمد سوار ماشین من شد و همراه من تا در خانه دوستم آمد. او می‌توانست مسیر را به من بگوید، ولی این‌کار را نکرد، زیرا می‌دانست آدرس، پیچ و خم دارد و من آن را پیدا نمی‌کنم. اکنون که این خاطره را گفتم متوجه شدم که هدایت دو نوع است:

نوع اول: نشان دادن راه.

در این نوع هدایت، راهنما فقط راه را به ما نشان می‌دهد و ما خودمان باید راه را برویم.

نوع دوم: رساندن به مقصد.

در این نوع هدایت، در اینجا راهنما همراه ما تا رسیدن به مقصد می‌آید. هدایت امام از نوع دوم است، او در طول مسیر همراه ما هست، هر لحظه ما را کمک می‌کند و ما با همراهی او به مقصد می‌رسیم، اگر واقعاً خودمان را به امام بسپاریم حتماً این‌گونه هدایت می‌شویم.

\* \* \*

شنیده‌ام یکی از علمای شیعه، سال‌های سال در آرزوی دیدار امام‌زمان بود، او برای رسیدن به آرزوی خیلی تلاش کرد، به هر راهی متوسل شد، در همه حال برای حاجت خود، دعا می‌کرد، نزدیک به سی سال گذشت، او هنوز دلش برای دیدار امام می‌تپید. یک سال که آن عالم به مدینه سفر کرده بود، تصمیم گرفت با پای پیاده از شهر مدینه به سوی قبرستان اُحُد برود و قبر حضرت حمزه علیه السلام (عموی پیامبر) را زیارت کند. حضرت فاطمه علیها السلام مدت‌ها با پای پیاده این مسیر را می‌رفتند و عمویشان حضرت حمزه علیه السلام زیارت می‌کردند، آن عالم تصمیم گرفته بود تا در این «مسیر فاطمی» گام بردارد شاید خدا او را به آرزویش برساند. همین‌طور که در کنار جاده خلوت با پای پیاده راه می‌رفت، توفیق نصیبش شد و

به دیدار امام‌زمان رسید، به زمین افتاد، پای امام را بوسید و گریه کرد و چنین گفت: «آقای من! شما در این سی سال کجا بودید؟ چرا زودتر در حق من مهربانی نکردید؟ شما می‌دانستید که من چقدر در اشتیاق شما می‌سوزم».

اینجا بود که امام شروع به سخن کرد و چنین گفت: «یادت هست در جوانی با فلان شخص رفیق شدی و خیلی با او صمیمی شدی، ولی بعد از او جدا شدی؟ من بودم که تو را از او جدا کردم، اگر رفاقت را با او ادامه می‌دادی دین خود را از دست می‌دادی. یادت هست می‌خواستی با خانمی ازدواج کنی، به خواستگاری هم رفتی ولی ازدواج با او به هم خورد، آن ازدواج به صلاح تو نبود، من مانع شدم، این همسری که الان داری چقدر تو را در دین و دنیایت کمک کرده است، من اسباب آن را فراهم کردم، دوستانی که الان داری چقدر برای تو مناسب هستند، من آنها را برای تو فراهم کردم، یادت هست آن خطر تصادف از تو رفع شد، من آن را برطرف کردم، آن سال که به سختی بیمار شدی و همه از تو ناامید شدند، من دعا کردم و تو شفا گرفتی...».

امام آن قدر از جلوه‌های مهربانی خود گفت که آن شخص، سرش را از خجالت پایین انداخت، او خیال می‌کرد که امام‌زمان به فکر او نبوده است، آن وقت فهمید که در هر لحظه زندگی‌اش، امام او را یاری کرده است.

آری، اگر با دقت به زندگی خود نگاه کنیم، صدها مورد از جلوه‌های مهربانی امام‌زمان را می‌بینیم، به راستی که امام همچون پدری مهربان، دست شیعیان خود را می‌گیرد و در مسیر زندگی به سوی رستگاری می‌برد.

## ۲۵

این سخن امام باقر علیه السلام است: «فطرت همه انسان‌ها به سوی حق طلبی گرایش دارد و خدا در فطرت انسان‌ها این سه چیز نهادینه شده است: لاله الاالله، محمد رسول الله، علی امیر المؤمنین».

سپس آن حضرت فرمود: «توحید تا اینجاست»، آری توحید از سه نکته اساسی تشکیل شده است: یکتاپرستی، نبوت و ولایت. اگر کسی ولایت را قبول نداشته باشد باور او به خدا صحیح نیست و او یکتاپرست نیست، زیرا سخن خدا را قبول نکرده است و تسلیم او نبوده است.<sup>۴۵</sup>

\* \* \*

ابوحمزه ثمالی نزد امام باقر علیه السلام بود، امام او به چنین گفت: «کسی که به شناخت خدا رسیده است، بندگی خدا را می‌نماید و به سعادت می‌رسد». ابوحمزه گفت:

آقای من! فدای شما بشوم! برایم بگویید که «شناخت خدا» چیست؟

امام پاسخ داد: شناخت خدا در چهار چیز است:

اول: باور به یگانگی خدا، (توحید)

دوم: باور به پیامبر، (نبوت)

سوم: پذیرفتن ولایت امامان معصوم، (امامت)  
 چهارم: دشمنی با دشمنان اهل بیت علیهم السلام (تبری).<sup>۴۶</sup>

\* \* \*

«ولایت» جزئی از «شناخت خدا» است، خدا باوری بدون اعتقاد به مسیر بندگی خدا، امکان ندارد. اگر کسی ادعا کند من «خداشناس» هستم ولی «امام‌شناس» نباشد، دروغگویی بیش نیست، همچنین کسی که بگوید من خدا را باور دارم ولی به امام باور نداشته باشد، دروغگوست. خداشناسی بدون امام‌شناسی، امکان ندارد، کسی که می‌گوید من خداشناس هستم ولی معرفت امام را ندارد، گرفتار توهم شده است، خداشناسی او چیزی جز خیال باطل نیست!

اگر کسی واقعاً خدا را باور دارد، باید تسلیم امر خدا باشد، امامت و ولایت اهل بیت علیهم السلام راهی است که خدا برای مردم قرار داده است و از همه خواسته است از این راه به سوی او بیایند، کسی که ولایت امام را قبول نکرده است، تسلیم امر خدا نشده است، پس او دروغ می‌گوید که من خدا را باور دارم.

خانه من یک در بیشتر ندارد، وقتی مهمانی برگزار می‌کنم، مهمانان از همان در وارد خانه‌ام می‌شوند، اگر کسی از سر دیوار بالا رود و به منزل من بیاید همه او را نکوهش می‌کنند، من دیگر چنین مهمانی را دوست ندارم، همین‌طور کسی که می‌خواهد بندگی خدا را بنماید باید از آن دری که خدا مشخص کرده است وارد شود، خداشناسی و رسیدن به رضایت خدا فقط یک راه دارد و آن هم راه امام.

\* \* \*

بار دیگر به سخن امام باقر علیه السلام فکر می‌کنم، امام در سخن خود، «شناخت خدا» را در چهار چیز بیان کرد: «توحید، نبوت، امامت و تبری». این خیلی عجیب است که امام، تبری را یک جزء از خداشناسی معرفی کرد، خیلی‌ها از این نکته غافل

شده‌اند و راه را گم کرده‌اند، همه می‌دانیم که تبرّی از باورهای اصیل شیعه است ولی امروز بیم آن می‌رود که این باور در جامعه کم‌رنگ شود!  
من برای زندگی در این دنیا دو راه بیشتر ندارم، یا باید به حزب خدا بیوندم یا به حزب شیطان. وقتی من از دشمنان آل محمد علیهم‌السلام بیزاری می‌جویم، از شیطان و حزب او و دوستانش بیزار شده‌ام. حقیقت دین چیزی جز تولّی و تبرّی نیست. تولّی یعنی با دوستان خدا دوست بودن! تبرّی یعنی با دشمنان خدا دشمن بودن! دین یعنی این که من دوستان خدا را دوست بدارم و دشمنان خدا را هم دشمن بدارم! تبرّی، یعنی شیطان‌ستیزی و شیطان‌گریزی!

آری، تبرّی و بیزاری از دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام باعث می‌شود انسان راه را گم نکند و گرفتار راهزن‌ها نشود، برای همین اهل بیت علیهم‌السلام به بیزاری از دشمنان تأکید زیاد داشته‌اند. یکی از شیعیان نزد امام صادق علیه‌السلام آمد و گفت: یکی از آشنایان من، حضرت علی علیه‌السلام را دوست دارد، اما از دشمنان او، بیزاری نمی‌جوید. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «چنین شخصی دشمن ماست، پشت سر چنین شخصی، نماز نخوان زیرا او شایستگی امام‌جماعت شدن را ندارد».<sup>۴۷</sup>

روزی از روزها به امام صادق علیه‌السلام خبر دادند که یکی از دوستان ما، شما را دوست دارد، ولی در دشمنی با دشمنان شما، ضعیف است، ما او را به خوبی می‌شناسیم، او هرگز محبتی به دشمنان شما ندارد، اما بیزاری او از دشمنان شما کم است! امام صادق علیه‌السلام چنین فرمود: «او هرگز از شیعیان ما نیست. کسی که ادّعی محبت ما بنماید ولی از دشمنان ما بیزاری نجوید، دروغ‌گویی بیش نیست».<sup>۴۸</sup>

\*\*\*

اکنون قلم در دستم بی‌تابی می‌کند و می‌خواهد روی سخنش با اهل بیت علیهم‌السلام باشد: فدای شما بشوم! خدا را گواه می‌گیرم که من به شما ایمان دارم، هر چه را که

شما اعتقاد دارید من به آن معتقد هستم، آنچه را که شما قبول ندارید من هم آن را قبول ندارم، هر چه را که از آن بیزار هستید، من نیز از آن بیزارم. من دوستان شما را دوست دارم، با دشمنان شما، دشمن هستم.

من رنگ و بوی شما را دارم، من در فکر و اندیشه و احساس و کردار فقط پیرو شما هستم. خوب می‌دانم که اگر شما را دوست داشته باشم و از دشمنان شما بیزار باشم، شیعه واقعی شما هستم.

اگر بخواهم جزء پیروان راستین شما باشم، باید هم محبت شما را داشته باشم و هم با دشمنان شما، دشمن باشم، آن کسی که شما را دوست دارد و از دشمنان شما بیزار نیست، به دروغ ادعای محبت شما را می‌کند، شما این محبت را از او نمی‌خرید. دشمنان شما در حق شما ظلم زیادی نمودند، خانه مادران فاطمه علیها السلام را آتش زدند، محسن او را کشتند، حال چگونه می‌شود که محبت آنان در قلب من باشد؟ هرگز! من از همه کسانی که در حق شما ظلم کردند، بیزار هستم.

من گوش به فرمان شما هستم، کلام و سخن شما را قبول می‌کنم، به مقامی که خدا به شما داده است، اعتقاد دارم و همه فضائل و زیبایی‌های شما را قبول دارم. هنگام سختی‌ها و بلاها به شما پناه می‌آورم، هر وقت که می‌خواهم دعایی بکنم و حاجتی را از خدا بخواهم، شما را واسطه نزد خدا قرار می‌دهم، وقتی می‌خواهم با خدای خود سخن بگویم، خدا را به حق شما قسم می‌دهم.

من با شما هستم، با غیر شما کار ندارم، به شما ایمان دارم، همه شما را دوست دارم و ولایت همه شما را قبول کرده‌ام. من از رهبران و پیشوایانی که مردم گوش به فرمان آنها می‌کنند، بیزارم، من فقط گوش به فرمان شما هستم، تسلیم شما هستم و هرگز از رهبرانی که مردم را به سوی آتش جهنم می‌برند، پیروی نمی‌کنم، آری! پیروی کردن از غیر شما، چیزی جز آتش جهنم در پی ندارد.<sup>۴۹</sup>



یک روز جبرئیل از آسمان به زمین آمد و خدمت پیامبر رسید و پیام مهمی را از طرف خدا آورد، آن پیام این بود: «کسی که به یگانگی من و پیامبری تو و ولایت علی و فرزندان پاک او باور داشته باشد من رحمت خود را بر او نازل می‌کنم و در روز قیامت او را در بهشت جای می‌دهم و نعمت‌های فراوان خود را به او عطا می‌کنم و او را از بندگان خاص خودم قرار می‌دهم، به طوری که اگر مرا صدا بزند پاسخ او را می‌دهم و دعایش را مستجاب می‌کنم، خطای او را می‌بخشم. اگر کسی یگانگی مرا قبول داشته باشد و پیامبری تو را قبول کند ولی ولایت علی و فرزندان پاک او را قبول نکند، او نعمت مرا انکار کرده است و عظمت مرا کوچک شمرده است و در راه کفر قدم برداشته است، برای همین اگر مرا صدا بزند، جوابش را نمی‌دهم و امیدش را ناامید می‌کنم و از نعمت‌های بهشتی او را محروم می‌کنم.»<sup>۵۰</sup>

\* \* \*

مامون هفتمین خلیفه عباسی بود، وقتی او به حکومت رسید تصمیم گرفت تا

امام رضا علیه السلام را مجبور کند تا از مدینه به خراسان برود، امام رضا علیه السلام چاره‌ای ندید و از مدینه به سوی خراسان حرکت کرد، در مسیر راه به شهر نیشابور رسید، مردم نیشابور وقتی شنیدند امام رضا علیه السلام از شهر آنان عبور می‌کند، خیلی خوشحال شدند.

مامون دستور داده بود که ماموران نگذارند امام زیاد در نیشابور بماند، برای همین دستور حرکت داده شد، خبر به همه رسید امام از شهر نیشابور حرکت می‌کند، غوغایی در میان علمای شهر به پا شد. چند نفر از بزرگان آن‌ها نزد امام آمدند و چنین گفتند: ای پسر رسول خدا! از میان ما می‌روی و ما هنوز از تو حدیثی نشنیده‌ایم، برای ما حدیثی بگو تا از شما یادگار داشته باشیم!

امام لبخندی زد، همه خوشحال شدند، قلم‌های خود را در دست گرفتند تا سخن امام را بنویسند. امام رو به آنان کرد و گفت: «من این حدیث را از پدرانم از پیامبر برای شما نقل می‌کنم. پیامبر این حدیث را از جبرئیل شنیده است که خدا فرموده است: لا إله إلا الله، دژ محکم من است، هر کس وارد این دژ بشود از عذاب چهتم در امان خواهد بود.»

سخن امام به پایان رسید و امام آماده حرکت شد، همه با امام خداحافظی کردند. امام چند قدم دور شد، سپس بار دیگر چنین گفت: «بَشْرُوطِهَا وَ أَنَا مِنْ شُرُوطِهَا». منظور امام از این سخن چه بود؟ امام می‌خواست بگوید: فقط گفتن «لا إله إلا الله» کفایت نمی‌کند، باید به همه شرایط آن نیز عمل نمود. یکی از مهم‌ترین شرایط توحید، اعتقاد به امامت است. مردم باید امام‌زمان خود را بشناسند و تسلیم امر او باشند، توحید بدون ولایت امام نمی‌تواند باعث نجات کسی بشود.<sup>۵۱</sup>





در آیه ۸۹ و ۹۰ سوره «نمل» چنین می‌خوانم: روز قیامت روزی است که خدا به اعمال خوب بندگانش، پاداش می‌دهد، کسانی که با خود «نیکی» آورده باشند، خدا به آنان پاداشی بهتر می‌دهد و آنان از ترس و وحشت روز قیامت در امان می‌مانند و بهشت در انتظار آنان است، ولی کسانی که با خود، «بدی» آورده باشند، فرشتگان آنان را با صورت به آتش جهنم می‌افکنند و به آنان چنین می‌گویند: «این آتش جهنم، جزای کارهای خود شماست، شما فقط نتیجه کارهای خود را می‌بینید.»<sup>۵۲</sup>

به راستی منظور از «نیکی» و «بدی» چیست؟ آیا دوست داری جواب این سوال را بدانی؟ این سخن حضرت علی علیه السلام است: بدان که منظور خدا از «نیکی» ولایت و محبت ما می‌باشد و منظور خدا از «بدی»، دشمنی با ماست.<sup>۵۳</sup> وقتی به این سخن فکر می‌کنم، خدا در این دو آیه از ولایت اهل بیت علیهم السلام سخن گفته است، اگر من در روز قیامت، ولایت را همراه داشته باشم، از عذاب در امن و امان خواهم بود.

آری، نماز و روزه، از بهترین کارهای نیک است، اما ممکن است یک نفر

سال‌های سال نماز بخواند و روزه بگیرد ولی به جهنم برود. نماز و روزه، رمز ورود به بهشت نیست!

من باید در راه و مسیر راه باشم، اگر من ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را قبول داشته باشم، نشانه این است که در راه صحیح هستیم.

\* \* \*

در حیاط خانه ما، بوته گل یاسی بود، فصل بهار که می‌رسید عطر یاس همه خانه و خانه‌های اطراف را پر می‌کرد، هر کس از آنجا عبور می‌کرد، مدهوش این بوی خوش می‌شد. ولی من در بهار دچار حساسیت می‌شدم، عطسه‌های شدید و سردرد!

در آغاز نمی‌دانستم علت چیست، نزد پزشک رفتم او وقتی از من سؤالات زیادی کرد فهمید که من به گل یاس حساسیت دارم. سرانجام مجبور شدم آن بوته را ببرم.

یک سال گذشت، بار دیگر گل یاس سبز شد و قد کشید، دوباره گل‌های خوشبو که همه جا را معطر می‌کرد. من بار دیگر گل یاس را بریدم. چاره‌ای نداشتم. چند سال این ماجرا تکرار شد، من همه شاخه‌های آن درخت را می‌بریدم، اما فایده‌ای نداشت.

یک روز، یکی از دوستانم که کشاورز بود، مهمان من بود، او به من گفت:  
 – اگر هزار بار هم این گل را ببری، باز هم رشد خواهد کرد، چون ریشه آن سالم است، تو باید ریشه آن را خشک کنی!  
 – چگونه؟

– مقداری آهک بگیر و در آب مخلوط کن و پای گل یاس بریز.  
 من این کار را کردم، اتفاقاً چند روز بعد، چند مهمان برای من آمد، آنان به گل

یاس علاقه زیادی داشتند، آنان این بوته گل را دیدند و چقدر از آن تعریف کردند: به به چه گل‌های خوشبویی! من به آنان گفتم: این گل به زودی خشک می‌شود، باور نکردند، آنان نمی‌دانستند که ریشه گل تباه شده است و به زودی این گل برای همیشه از بین خواهد رفت.

\* \* \*

ولایت، همانند ریشه گل یاس است، ممکن است من همه شاخه‌های آن را نابود کنم، اما چون ریشه آن سالم است، بار دیگر رشد می‌کند، شاخه و گل می‌دهد، آن وقت است که راستگو می‌شوم، حجاب، عفاف و پاکدامنی را مراعات می‌کنم، به دیگران کمک می‌کنم و... امان از وقتی که ریشه خراب باشد و تباه شده باشد! کسی که ولایت ندارد، ریشه ندارد، نمازها و روزه‌های او، همانند شاخ و برگ درختی است که ریشه‌اش تباه شده است، به زودی نابود می‌شود و از بین می‌رود.



برایت گفتم که حقیقت دین چیزی جز روحیهٔ تسلیم در برابر خدا نیست، ما نماز می‌خوانیم روزه می‌گیریم که حالت تسلیم در ما به وجود آید و ما بنده خدا شویم، روح عبادت این است که ما را در برابر خدا، تسلیم کند. خدا از ما خواسته است تا ولایت امام را بپذیریم، کسی که تسلیم امام نباشد، تسلیم خدا هم نیست، دین واقعی همان قبول ولایت امام است. این سخن پیامبر است: «کسی که امام‌زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت می‌میرد». آری، کسی که امام‌زمانش را نمی‌شناسد بی‌دین است.

اکنون می‌خواهم دو نفر را با هم مقایسه کنم:

نفر اول: او ولایت امام را قبول دارد، ولی همه کارهای او پسندیده نیست.

نفر دوم: او امام‌زمانش را نمی‌شناسد ولی کارهای او خوب و پسندیده‌ای دارد.

به راستی کدام از این دو نفر بهتر از دیگری می‌باشد؟

نفر دوم هر چند کارهایش پسندیده و زیباست ولی از حقیقت دین، بی‌بهره است، نماز می‌خواند، روزه می‌گیرد، ولی این کارهای او، روح بندگی ندارد، او تسلیم امر خدا نشده است، هیچ‌کس نمی‌تواند خدا را فریب بدهد، آنچه برای خدا

اهمیت دارد آن روحیه تسلیم است، همه کارها باید ریشه در آن روحیه داشته باشد.

کسی ولایت را نپذیرفته است تسلیم امر خدا نشده است و راه را گم کرده است و برای همین نماز و روزه او قبول نمی‌شود. خدا از انسان‌ها بندگی می‌خواهد و بندگی هم در پذیرفتن ولایت امام خلاصه می‌شود، نماز و روزه اگر در این مسیر باشد ارزش پیدا می‌کند، آنچه به ما ارزش می‌دهد معرفت و روحیه تسلیم شدن ما است نه کارهای ما! با این سخنانی که گفتم معلوم می‌شود که نفر اول نزد خدا بهتر از نفر دوم است، آن کس که ولایت امام را قبول کرده است هر چند خطاکار است ولی امید به نجات او هست، زیرا او در سایه ولایت امام است و لطف امام اجازه نمی‌دهد که او در تاریکی گناهان بماند و سرانجام او از تاریکی نجات پیدا می‌کند و به روشنایی توبه می‌رسد، البته همه این‌ها یک شرط دارد و آن شرط این است که او بتواند تا لحظه جان دادن، در مسیر ولایت اهل بیت علیهم‌السلام باقی بماند.

\* \* \*

ابن یَعْفُور اهل کوفه بود، او به دنبال فرصتی بود تا به مدینه سفر کرده و خدمت امام صادق علیه‌السلام برسد، توفیق نصیب او شد و او به سفر حج رفت. در بازگشت از مکه به مدینه رفت و خدمت امام رسید. او سؤال مهمی داشت که می‌خواست از امام سؤال کند، پس رو به امام کرد و چنین گفت: «آقای من! من با افراد زیادی سر و کار دارم، عده‌ای را می‌بینم که ولایت شما را قبول ندارند و پیرو دشمنان شما هستند، آنان خود را پیرو ابوبکر و عمر می‌دانند، آنها بسیار راستگو هستند، امانت‌دار هستند و به عهد و پیمان خود وفا می‌کنند، از طرف دیگر جمعی از شیعیان شما را می‌بینم که ولایت شما را قبول کرده‌اند و از دشمنان شما بیزار

جسته‌اند ولی گاهی دروغ می‌گویند و خطا می‌کنند. من از این مسأله در تعجب هستم و این موضوع برای من سؤال شده است.»

امام رو به او کرد و چنین گفت: «کسی که رهبری دشمنان ما را پذیرفته است، دین ندارد، هرگز کسی را که ولایت ما را پذیرفته است سرزنش نکن!».

ابن یَعْفُور از این سخن امام بیشتر تعجب کرد، آخر چگونه می‌شود کسی که نماز می‌خواند، راستگوست، امانت‌دار است ولی پیرو ابوبکر و عُمر است، دین ندارد، چگونه کسی را که شیعه است ولی گاهی دروغ می‌گوید و خطا می‌کند نباید سرزنش کرد؟

اینجا بود که امام سخن خود را این‌گونه کامل کرد:

ای ابن یَعْفُور! مگر سخن خدا را در قرآن نشنیده‌ای، آنجا که سوره بقره در «آیه الکرسی» می‌گوید: «من سرپرست کسانی هستم که ایمان آورده‌اند، من آنان را از تاریکی‌ها به سوی نور و روشنایی می‌برم!» بدان که این آیه درباره شیعیان ماست، خدا هم آنان را از تاریکی گناه به روشنایی توبه و بخشش می‌برد، زیرا آنان ولایت ما را پذیرفته‌اند.

ای ابن یَعْفُور! آیا این سخن خدا را شنیده‌ای، آنجا که می‌گوید: «انان که کافر شده‌اند، طاغوت سرپرست آنان شده است، طاغوت آنان را از نور به سوی تاریکی‌ها می‌برد». این آیه درباره کسانی سخن می‌گوید که پیرو دشمنان ما شده‌اند، آنان سرپرستی رهبران دروغین را پذیرفتند به خاطر همین از نور اسلام خارج شدند و به تاریکی کفر وارد شدند. آنان برای همیشه در آتش جهنم خواهند بود. ۵۴

\*\*\*

اکنون به این سخن امام صادق علیه السلام فکر می‌کنم، از این به بعد توجه می‌کنم اگر

کسی از شیعیان را دیدم که خطایی کرد، رفتار او را نادرست خواهم دانست و به شدت از گناه او بیزاری خواهم جست ولی خود او را سرزنش نخواهم کرد. زیرا او در مسیر بندگی خدا هست، در زیر سایه ولایت است، برای همین خدا او را به حال خودش رها نمی‌کند، بلکه او موقتاً به توبه خواهد شد، چه بسا در زندگی‌اش به سختی‌ها و مشکلات، فقر و بیماری مبتلا می‌شود و این‌ها کفپاره گناه او می‌گردد و او را پاک می‌کند. بلاها رحمتی از جانب خداست تا او پاک شود و آلودگی‌ها از روح و جان او زدوده شود.

این سخن حضرت فاطمه علیها السلام است: «هر کس ما را دوست بدارد و با دشمن ما، دشمن باشد، هر چند که به گناه آلوده باشد، اهل بهشت خواهد بود، ولی او وقتی اهل بهشت می‌شود که با بلاها و سختی‌های این دنیا یا سختی‌های روز قیامت از گناه پاک بشود، اگر گناهان او زیاد باشد، مدتی در جهنم در عذاب خواهد بود تا پاک شود، آن وقت است که ما از او شفاعت می‌کنیم و او را به بهشت می‌آوریم.» ۵۵

کسی که در سایه ولایت اهل بیت علیهم السلام قرار بگیرد، سرانجام اهل بهشت خواهد بود، اهل بیت علیهم السلام آن قدر مهربان و دلسوز هستند که شیعیان خود را ناامید نمی‌سازند و از آنان دستگیری می‌کنند، چرا که آنان در مسیر بندگی خدا قرار گرفته‌اند و با قبول ولایت، روح بندگی را به دست آورده‌اند، ولی کسانی که از طاغوت پیروی می‌کنند خدا آنان را به حال خود رها می‌کند و از آنان دستگیری نمی‌کند.

آری، انسان‌های عادی از خطا و اشتباه به دور نیستند، اگر قرار بود که خدا بهشت را مخصوص کسانی قرار بدهد که اصلاً گناه نکرده‌اند پس به غیر از پیامبران و امامان کسی به بهشت نمی‌رفت، خدا بهشت را برای کسانی قرار داده است که در

مسیر بندگی او هستند و معلوم است که مسیر بندگی خدا، همان مسیر ولایت است.

\* \* \*

عصاره دین و حقیقت آن، چیزی جز ولایت امام نیست، معلوم است که وقتی تو ولایت امام را پذیرفتی، محبت او در دلت جای می‌گیرد، همواره تلاش می‌کنی تا امام را از خود راضی سازی و کاری کنی که به او نزدیک‌تر شوی.

این سخن امام باقر علیه السلام است: «قسم به خدا اگر سنگی ما را دوست داشته باشد در روز قیامت با ما محشور خواهد شد، بدانید که دین چیزی به غیر از محبت نیست.»<sup>۵۶</sup>

سخن از محبت شد، بعضی‌ها اهل بیت علیهم السلام را بیشتر دوست دارند و بعضی‌ها کمتر. خدا در بهشت درجه‌های مختلفی آفریده است و کسی که محبت بیشتری به اهل بیت علیهم السلام دارد در درجه بهتر و بالاتر قرار می‌گیرد.

این سخن پیامبر است: «در بهشت سه درجه وجود دارد، درجه بالای بهشت برای کسی است که در قلب خود ما را دوست دارد و با زبان و دست خود ما را یاری کرده است. طبقه پایین‌تر برای کسی است که ما را در قلب خود دوست دارد و با زبان ما را یاری کرده است، طبقه‌ای که از همه پایین‌تر است برای کسی است که فقط ما را با دوست داشتن در قلب خود، یاری کرده است.»<sup>۵۷</sup>

امروز امام‌زمان ما در پس پرده غیبت است، خوشا به حال کسی که با دل، زبان و عمل بتواند او را یاری کند، چقدر خوب است که با زبان و قلم به معرفی امام‌زمان علیه السلام بپردازم، مردم را با خوبی‌ها و مهربانی‌های آن حضرت آشنا سازم. وقتی می‌بینم عده‌ای از شیعیان سرگردان شده‌اند، آنان همچون یتیمان از پدر خویش به دور افتاده‌اند، دشمنان هم در کمین آنان نشستند، اگر تلاش کنم که از



آنان دستگیری کنم و آنان را از سرگردانی بیرون آورم، امامزمان را یاری کرده‌ام و باعث خوشحالی آن حضرت شده‌ام.

من باید همانند عطری باشم که هر کجا می‌روم بوی خوش امام از من به مشام برسد، در این روزگار سیاهی‌ها، باید همچون مهتاب بدرخشم و نگذارم که تیرگی‌های این روزگار، نور حقیقت را خاموش کند. نباید در برابر هجوم دشمنان به اعتقادات شیعیان بی‌تفاوت باشم. این‌گونه است که با قلب و زبان و عمل خود، محبت خود را به امام نشان داده‌ام.

اکنون دیگر می‌دانی که حقیقت دین، امام‌شناسی است، هر کس معرفت امام را نداشته باشد و ولایت را قبول نکند از حقیقت دین، بهره‌ای نبرده است. از طرف دیگر می‌دانی که هر چقدر معرفت تو به امام بیشتر شود، محبت تو به او هم زیادتیر می‌شود و وقتی که محبت به امام زیادتیر شود بیشتر از سخنان او پیروی می‌کنی و از گناه و معصیت فاصله می‌گیری.

آری، این راز محبت است، کسی که عاشق است همه تلاشش این است که کاری کند تا معشوق از او راضی باشد و کاری نمی‌کند که معشوق غمگین شود. کسی که محبتش به امام زیاد است در راه تقوا گام برمی‌دارد و از گناه دوری می‌کند.

بعضی‌ها ادعا می‌کنند: «من شیعه هستم و محبت اهل بیت علیهم‌السلام را دارم پس می‌توانم در دستورات دین کوتاهی کنم»، اما این سخن باطلی است و از دام‌های شیطان است که می‌خواهد انسان را گمراه کند.

این سخن امام باقر علیه‌السلام است: «به خدا قسم، فقط کسی شیعه ماست که تقوا داشته باشد و از گناهان دوری کند و خدا را اطاعت کند. شیعیان ما با این ویژگی‌ها

شناخته می‌شوند: تواضع و فروتنی، امانت‌داری، نماز، روزه، نیکی به پدر و مادر، رسیدگی به نیازمندان، قرائت قرآن، پرهیز از بدگویی دیگران...»<sup>۵۸</sup>

آری، اهل‌بیت علیهم‌السلام از شیعیان خود انتظار دارند که با این ویژگی‌ها شناخته شوند، این نکته مهمی است که همه کارهای خوب، شاخ و برگ درخت ولایت می‌باشند. این سخن امام‌صادق علیه‌السلام است: «ما ریشه همه خوبی‌ها هستیم، توحید، نماز، روزه و مهربانی به دیگران... شاخ و برگ درخت ولایت ماست. از طرف دیگر دشمنان ما ریشه هر بدی هستند. دروغ، بخل، سخن‌چینی، رباخواری، ظلم، دزدی و... شاخ و برگ دشمنان ماست. حال که این‌چنین است کسی که ادعا می‌کند با ما می‌باشد ولی به شاخه‌های دشمن ما چسبیده است، در ادعای خود دروغ می‌گوید و او با ما نیست!»<sup>۵۹</sup>

آیا با خود فکر کرده‌ای اگر قرار باشد شیعیان صف خود را از صف دشمنان جدا کنند و در میدان جنگ قرار گیرند، پرچم لشکر شیعیان چیست؟ معلوم است پرچم و نشانه آنان، کارهای نیک و شایسته خواهد بود و پرچم و نشانه دشمنان اهل‌بیت علیهم‌السلام هم زشتی‌ها و گناهان است. برای همین است که باید خوبی‌ها و زیبایی‌ها در وجود شیعیان موج بزنند، زیرا شیعیان ولایت اهل‌بیت علیهم‌السلام را پذیرفته‌اند و ولایت، ریشه همه خوبی‌هاست.

شیعه‌ای که گناه می‌کند در صف دشمنان قرار گرفته است، رنگ و بوی دشمنان را به خود گرفته است، باید هر چه زودتر توبه کند و به سوی لشکر حق بازگردد، اگر او به گناه خود ادامه دهد، هر لحظه ممکن است کارش به آنجا برسد که اصلاً ولایت امام را انکار کند.

این خطر خیلی جدی است، خیلی‌ها گرفتار این بلا شدند، به گناه رو آوردند و چنان غرق در گناهان شدند که دیگر شایستگی پاک شدن را از دست دادند و دل

آنها از محبت امام خالی شد، ولایت را انکار کردند و بی‌دین و بی‌ایمان از دنیا رفتند و از سعادت دور شدند.

این دام شیطان بود، اگر شیطان از اوّل به آنان می‌گفت که دست از ولایت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام بردارید آنان هرگز قبول نمی‌کردند، ولی شیطان کارش را بلد بود، او آنان را فریب داد، گاهی وسوسه یک گناه را به دل آنان انداخت، آنان هم قبول کردند و به گناه آلوده شدند و توبه نکردند، کم‌کم گناهان بیشتر و بیشتر شد و دل آنان سیاه شد، یاد خدا از دل آنان رفت، ریشه‌های اعتقادات آنان، ضعیف شد، دل آنها پر از لذت‌های حرام دنیایی شد، شیطان هم در کمین همین لحظه نشسته بود، شک را به دل آنان انداخت و کم‌کم ولایت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام را هم از آنان گرفت و سرانجام پیوند قلبی آنان با اهل بیت علیهم‌السلام بریده شد.

\* \* \*

این سخن حضرت علی علیه‌السلام است: «خدا برای همه انسان‌ها، چهل پرده قرار داده است تا گناه او پوشیده بماند. وقتی انسانی چهل گناه کبیره انجام داد، پرده‌ها از او کنار می‌رود، آنگاه خدا به فرشتگان می‌گوید که با بال‌های خود او را بپوشانند تا گناهش پوشیده بماند، ولی آن انسان مسیر گناه را ادامه می‌دهد تا آنجا که به گناهان خود، افتخار می‌کند، اینجاست که خدا به فرشتگان فرمان می‌دهد بال‌های خود را از او بردارند، در این حالت است که آن انسان، دشمن ما اهل بیت علیهم‌السلام می‌شود و شروع به دشمنی با ما می‌کند. پس گناهان او برای همه آشکار می‌شود».<sup>۶۰</sup>

این یک هشدار جدی است، اصرار بر گناهان می‌تواند انسان را به جایی برساند که با اهل بیت علیهم‌السلام دشمنی کند، آن وقت است که او اصل دین را از دست داده است و از شاهراه سعادت به دور افتاده است و عذاب دوزخ در انتظار اوست.



محبت به اهل بیت علیهم السلام شدت و ضعف دارد، بعضی‌ها آن قدر امام خود را دوست دارند که همواره در جذبه عشق او هستند، کشش و جذبه قلبی آنان به امام خیلی قوی است و این باعث می‌شود که از افتادن در دام شهوت و گناه حفظ شوند.

ولی بعضی‌ها محبتشان به امام کمتر است، وقتی عشق به امام کمتر بود، اثر آن هم کمتر می‌شود، گاهی این محبت کم می‌شود و دیگر جذبه و کشش آن، نمی‌تواند انسان را از شهوت و هوس‌های گناه‌آلود دور کند، اینجاست که انسان به گناه آلوده می‌شود و فریب شیطان را می‌خورد.

نکته مهم این است: شیعه‌ای که خطا کرده است، آیا هنوز پیوند قلبی با امام دارد یا نه؟ اگر پیوند قلبی هنوز هست، امید به توبه او وجود دارد و شفاعت اهل بیت علیهم السلام شامل حال او می‌شود.

نشانه پیوند قلبی چیست؟ او در مجلس روضه‌ای شرکت می‌کند یا به زیارت مشهد و کربلا می‌رود، بار دیگر شعله محبت در دلش زبانه می‌کشد، از صمیم دل، احساس می‌کند که اهل بیت علیهم السلام را دوست دارد، اگر در آن حالت از او بپرسند: آیا دوست داری مسیر گناه را ادامه بدهی؟ او پاسخ منفی می‌دهد، از گذشته‌اش

پشیمان است و حسّ شرمساری دارد. اگر این حالت در او ادامه پیدا کند، دیگر هرگز گناه نمی‌کند، ولی مدّتی که گذشت، جذبۀ محبّت کم می‌شود و وسوسه‌های شیطانی به سراغ او می‌آید و چه بسا او بار دیگر گناه کند.

\* \* \*

شخصی که توبه کرده است در آن لحظه از گذشته‌اش پشیمان است و تصمیم جدّی به ترک گناه می‌گیرد، در آن لحظه او، راست می‌گوید، واقعاً از گناه بدش می‌آید، ولی زمان که می‌گذرد، نور توبه کم‌رنگ می‌شود، جلوه‌های دنیا او را می‌فریبید و چه بسا بار دیگر گناه می‌کند.

من نمی‌توانم این شخص را در هنگامی که توبه می‌کند، دروغگو بخوانم، او واقعاً راست می‌گفت و تصمیم به ترک گناه داشت ولی بار دیگر فریب خورد.

محبّت اهل بیت علیهم‌السلام نیز این خاصیت را دارد که انسان را از گناه دور می‌کند، شیعه‌ای که به مجلس روضه می‌رود یا در مشهد و کربلا و... گریه می‌کند، واقعاً تصمیم به ترک گناه می‌گیرد، من حقّ ندارم او را دروغگو بخوانم، پیوند قلبی او با امام وصل شده است، او به سرچشمه همه خوبی‌ها متصل شده است، چه بسا شفاعت اهل بیت علیهم‌السلام شامل حال او شده باشد، او در محبّت خود با امام راست می‌گوید، البته چون این محبّت در اوج خودش نیست وقتی او به خانه و زندگی‌اش برمی‌گردد جذبۀ محبّت کم می‌شود و چه بسا دوباره به گناه آلوده می‌شود، ولی نکته مهم این است که او پیوند قلبی خود را با امام پاره نمی‌کند.

\* \* \*

این سخن امام باقر علیه‌السلام است: «هر کس گناهکار باشد، دشمن ماست. ولایت ما جز با عمل نیکو و تقوا به دست نمی‌آید».<sup>۶۱</sup>

قدری در این سخن فکر می‌کنم، آیا هر کس که گناه کرده است، دشمن اهل بیت

است؟ منظور از «گناهکار» در این سخن چیست؟ اگر منظور کسی است که دروغ گفته و غیبت کرده است و...، پس با این حساب خیلی‌ها، دشمن اهل‌بیت علیهم‌السلام خواهند بود. با این حساب، فقط کسانی که معصوم هستند (پیامبرانی همچون ابراهیم و موسی و عیسی علیهم‌السلام)، شیعه خواهند بود و بقیه، همه دشمن اهل‌بیت علیهم‌السلام به حساب خواهند آمد. معلوم است که این مطلب، باطل است، پس باید منظور امام‌باقر علیه‌السلام از این سخن، چیز دیگری باشد، باید کمی فکر کنم، باید تحقیق کنم.

در حدیثی چنین می‌خوانم: یک روز پیامبر رو به حضرت علی علیه‌السلام کرد و چنین گفت: «ای علی! پرونده اعمال شیعیان تو هر جمعه به دست من می‌رسد و به کردار نیک آنها دلشاد می‌شوم و برای گناهان آنها طلب بخشش می‌کنم». <sup>۶۲</sup> وقتی به این حدیث فکر می‌کنم متوجه می‌شوم که پس ممکن است کسی شیعه باشد ولی گناهکار هم باشد، زیرا پیامبر وعده داده است که برای گناهان آنان از خدا طلب بخشش می‌کند.

حالا که این را فهمیدم پس باید سخن امام‌باقر علیه‌السلام معنای دیگری داشته باشد، آن حضرت فرمود: «کسی که گناهکار است، دشمن ما است»، منظور از گناهکار در اینجا کسی است که از روی دشمنی با خدا، نافرمانی خدا را می‌کند! چنین کسی این ویژگی‌ها را دارد: او به مرحله طغیان رسیده است و قصد او این است که نافرمانی کند، او به گناه خود افتخار می‌کند، اصلاً دلخوشی او این است که احکام خدا را به بازی بگیرد و بر خلاف آن، عمل کند، اگر چه بسا وسوسه شهوانی برای گناه ندارد، ولی باز گناه می‌کند تا طغیان خود را نشان بدهد، او دوست دارد نافرمانی خدا را بکند و به بیان دیگر، نافرمانی خدا جزئی از هویت او شده است و به انجام گناه، خوشحالی می‌کند. چنین کسی قطعاً دشمن اهل‌بیت علیهم‌السلام است و

منظور امام باقر علیه السلام دقیقاً چنین شخصی است.

به عبارت دیگر، منظور از گناهکار در این حدیث کسی است که از نظر اعتقادی گناهکار است، چنین کسی، اطاعت خدا را قبول ندارد و به مرحله کفر و نافرمانی رسیده است، چنین کسی قطعاً با اهل بیت علیهم السلام هم دشمنی می‌کند. ولی کسی که تلاش می‌کند نافرمانی خدا را نکند ولی گاهی هوس‌ها و شهوت‌ها او را فریب می‌دهند و او دست به گناه می‌زند، او اصلاً قصد نافرمانی خدا را ندارد، به طغیان فکر نمی‌کند، لحظه‌ای شهوت بر عقلش غلبه می‌کند، ولی وقتی به خود می‌آید، پشیمان می‌شود، حس شرمندگی، همه وجودش را می‌گیرد، به دنبال فرصتی است تا توبه کند و گذشته‌اش را جبران کند. چنین شخصی پیوندش با خدا و اهل بیت علیهم السلام را نبریده است، برای همین او، دشمن اهل بیت علیهم السلام نیست، او باید زود توبه کند و تا دلش سیاه نشده است دوباره به مسیر بندگی خدا بازگردد.

\* \* \*

امام باقر علیه السلام در سخن خود چنین فرمود: «ولایت ما جز با عمل نیکو و تقوا به دست نمی‌آید»، معلوم می‌شود که شیعه باید کارهای خوب (نماز، روزه و کمک به دیگران....) را انجام بدهد و اهل تقوا باشد، از گناه فرار کند و ایمان خود را به وسیله تقوا حفظ کند.

تقوا یعنی روحیه پاسداری و مراقبت از دین. تقوا یعنی انسان از گناهان دوری کند. حقیقت دین، چیزی جز محبت اهل بیت علیهم السلام نیست و راه حفظ این محبت، تقوا است. با تقواست که می‌توانیم این محبت را نگه داریم.

هر چقدر محبت به اهل بیت علیهم السلام در قلب ما زیادتر شود، رعایت تقوا آسان‌تر می‌شود، از طرف دیگر، هر چقدر انسان تقوا را بیشتر مراعات کند محبتش به اهل بیت علیهم السلام زیادتر می‌شود، این محبت باعث رشد تقوا در انسان می‌شود،



همانگونه که تقوا باعث رشد محبت آنها می‌گردد.

\* \* \*

این سخن امام صادق علیه السلام است: «تقوا پیشه کنید. با تقوا، دین خود را حفظ کنید.»<sup>۶۳</sup>

بارها گفتیم که حقیقت دین، ولایت اهل بیت علیهم السلام است و تنها راه حفظ آن، تقوا و دوری از گناهان است، کسی در مسیر تقواست، اگر خطایی کرد، سریع توبه می‌کند و پشیمان می‌شود، چنین کسی هرگز به گناه خود افتخار نمی‌کند، بلکه همیشه شرمسار گناه خود است، او هرگز قصد نافرمانی خدا را نداشته و ندارد. کسی که در مسیر تقواست، می‌تواند امیدوار باشد که با ایمان از دنیا می‌رود، هیچ‌کس نمی‌داند که با چه حالی از دنیا می‌رود، خوشا به حال کسی که در لحظه جان دادن، حقیقت ایمان که همان ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام است را دارد، چنین شخصی سعادت‌مند شده است.

\* \* \*

این سخن پیامبر است: «هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود، من بهشت را برای او ضمانت می‌کنم. هر کس با محبت آل محمد از دنیا برود، شهید مرده است و خدا به او ثواب شهید می‌دهد، خدا گنااهش را می‌بخشد، وقتی او را داخل قبر بگذارند دو فرشته به او مژده بهشت می‌دهند.»<sup>۶۴</sup>

یک روز پیامبر خطاب به حضرت علی علیه السلام چنین گفتند: «تو و شیعیانت از ترس روز قیامت در امان هستید، روز قیامت تو در کنار حوض کوثر می‌ایستی و هر کس را بخواهی سیراب می‌کنی و دشمنان خویش را از آب دور می‌سازی! ای علی! شیعیان تو از آفتاب روز قیامت در امان خواهند بود، چرا که خدا برای آنها سایه‌ای قرار می‌دهد، بهشت مشتاق تو و شیعیان تو می‌باشد و فرشتگان برای آمرزش

گناهان آنها همواره دعا می‌کنند».<sup>۶۵</sup>

در دو حدیث (و در احادیث دیگر) به کسانی که شیعه اهل بیت علیهم‌السلام هستند وعده‌های زیبایی داده شده است، ولی نکته مهم این است: شرط همه این وعده‌ها این است که انسان تا لحظه مرگ بتواند بر ولایت و محبت اهل بیت علیهم‌السلام ثابت قدم بماند!

\* \* \*

خلاصه سخن آن که خدا ما را آفرید و هدف او از خلقت ما این است که ما بندگی او را بنماییم، ما باید خودمان این بندگی را انتخاب کنیم، هیچ اجباری در کار نیست، کمال انسان در همین اختیار اوست.

اگر بخواهیم سعادت‌مند شویم باید راه بندگی او را بیماییم، راه بندگی او هم فقط و فقط راه ولایت اهل بیت علیهم‌السلام است. اگر کسی ولایت اهل بیت علیهم‌السلام را قبول کرد به نجات و رستگاری می‌رسد به شرط آن که با این اعتقاد از دنیا برود. حفظ این اعتقاد بسیار مهم است، ملاک سعادت‌مندی ما، آن لحظه آخر زندگی مان است. ما برای حفظ دین خود (که همان ولایت است) باید تا لحظه مرگ از نافرمانی خدا پرهیز کنیم و تقوا پیشه کنیم.

\* \* \*

کتاب به پایان آمد، چقدر مناسب است که دعایی را که از «زیارت جامعه» برداشت کرده‌ام، ذکر کنم، پس دست به دعا برمی‌دارم و چنین می‌گویم:

بار خدایا! از تو می‌خواهم مرا بر راه اهل بیت علیهم‌السلام پابرجا بداری! از تو می‌خواهم تا زنده هستم و نفس می‌کشم، تا جان دارم بر ولایت و دین آنان ثابت قدم بمانم و هرگز در من لغزش و انحرافی پیش نیاید.

خدای خوبم! از تو می‌خواهم که توفیق اطاعت از آنان را به من عنایت کنی و در

روز قیامت شفاعتشان را نصیبم گردانی، بار خدایا! مرا از بهترین شیعیان و پیروان واقعی این خاندان قرار بده! به من کمک کن تا سخنان و کلام آنان را نشر بدهم و راه آنان را بروم و در روز قیامت هم مرا با آنان محشور نما، آن روزی که هر گروهی را با امام و رهبر خودشان محشور می‌کنی، مرا با این خاندان محشور نما! ۶۶

آمین

\*\*\*

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ - سایت نویسنده: [www.Nabnak.ir](http://www.Nabnak.ir)

## پی نوشتها

۱. ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون: ذاریات، ۵۶.
۲. (الذي خلق الموت والحياة ليبلوكم ايكم احسن عملا). ملك، ۲.
۳. ركعتين ركعهما في السماء في أربعة آلاف سنة: تفسير القمي، ج ۱، ص ۴۲؛ تفسير نور الثقلين، ج ۲، ص ۱۰.
۴. ثم قال: أول عبادة الله معرفته، وأصل معرفة الله توحيد... التوحيد للصدوق ص ۳۴. بحار الأنوار ج ۴ ص ۲۲۸.
۵. يا رسول الله، ما تأويل هذا؟ فقال: مَنْ كنت نبيّه فهذا عليّ أميره: تفسير فرات ص ۵۱۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۹۴.
۶. إنا صراط الله المستقيم... ثم عليّ من بعدي: إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۷، التحصين ص ۵۸۶، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۲، معاشر الناس، فأمّنوا بالله ورسوله والنور الذي أنزل، أنزل الله النور فيّ ثمّ عليّ، ثمّ النسل منه إلى المهدي: الاحتجاج ج ۱ ص ۷۷، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۴۷، اليقين ص ۳۵۴، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۱۳۲، معاشر الناس، إني نبيّ وعليّ وصيّي، ألا إنّ خاتم الأئمّة منّا القائم المهدي... روضة الواعظين ص ۱۹۷، الاحتجاج ج ۱ ص ۱۰۸، التحصين ص ۵۸۸، بحار الأنوار ج ۳۷ ص ۲۱۳.
۷. ما تده: ۳.
۸. فقام بولاية عليّ يوم غدیر خمّ... فأزل الله: (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ...): الكافي ج ۱ ص ۲۸۹، وراجع: دعائم الإسلام ج ۱ ص ۱۵، الأمالي للصدوق ص ۵۰، روضة الواعظين ص ۳۵۰، إقبال الأعمال ج ۲ ص ۲۶۲، اليقين ص ۲۱۲، بشارة المصطفى ص ۳۲۸، المناقب للخوارزمي ص ۱۳۵، كشف الغمّة ج ۱ ص ۲۹۶، تاريخ بغداد ج ۸ ص ۲۸۴، تاريخ مدينة دمشق ج ۴ ص ۲۳۳، البداية والنهاية ج ۷ ص ۳۸۶.
۹. ووقعوا في الحيرة اذ تركوا الامام عن بصره ووزن لهم الشيطان اعمالهم...: الكافي ج ۱ ص ۲۰۱، الامالي للصدوق ص ۷۷، كمال الدين ص ۶۷۸، معاني الاخبار ص ۹۹، البرهان ج ۴ ص ۲۸۴.
۱۰. إنّما أمر الله عزّ وجلّ بطاعة الرسول، لأنّه معصوم مطهر، لا يأمر بمعصيته، وإنّما أمر بطاعة أوّلي الأمر، لأنّهم معصومون مطهرون لا يأمرّون بمعصيته: الخصال ص ۱۳۹، بحار الأنوار ج ۷۲ ص ۳۳۸، ج ۸ ص ۸۹، جامع أحاديث الشيعة ج ۱ ص ۱۷۸، ج ۱ ص ۱۵۸، التفسير الصافي ج ۱ ص ۴۶۴، تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۵۰۱.
۱۱. عن العلاء بن رزين، عن محمد بن مسلم، عن أحدهما ۸: إنّ رجلاً من بني إسرائيل اجتهد أربعين ليلةً ثمّ دعا الله فلم يستجب له، فأتى عيسى يشكو إليه ويسأله الدعاء له. قال: فظنّ عيسى ودعا الله تعالى، فأوحى الله إليه: يا عيسى، إنّهُ أتاني من غير الباب الذي أوتى منه، إنّهُ دعاني وفي قلبه شكّ منك، فلو دعاني حتّى ينقطع عنقه أو تنتثر أنامله ما استجبتُ له: الكافي ج ۲ ص ۴۰۰، مستدرك الوسائل ج ۱ ص ۱۶۶، أمالي المفيد ص

## راه خدا / ١٠١

٣. عِدَّةُ الداعِي ص ٥٧، الجواهر السننية ص ١١١، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٢٧٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١ ص ٤٤٣، تفسير كنز الدقائق ج ١ ص ٤٥١، غاية المرام ج ٦ ص ١٣٧.
١٢. من مات ولم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهلية؛ وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٢٤٦، مستدرک الوسائل ج ١٨ ص ١٨٧، اقبال الاعمال ج ٢ ص ٢٥٢، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٦٨، جامع أحاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٥٦، الغدير ج ١٠ ص ١٢٦.
١٣. أنا أريد أن أعبد من حيث أريد لا من حيث تريد؛ تفسير القمي ج ١ ص ٤٢، بحار الأنوار ج ١١ ص ١٤١، التفسير الأصفى ج ١ ص ٣٦٤، تفسير الصافي ج ٢ ص ١٨٥، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ٩.
١٤. يا علي لو أن عبدا عبد الله مثل ما دام نوح في قومه... ثم قتل بين الضفا والمروة مظلوما، ثم لم يوالك يا علي لم يتشم رائحة الجنة ولم يدخلها؛ مناقب آل ابي طالب ج ٣ ص ٢، بحار الأنوار ج ٣٩ ص ٢٥٦.
١٥. إن الله تبارك وتعالى لا يأسف كأسفنا، ولكنه خلق أولياء لنفسه يأسفون ويرضون، وهم مخلوقون مدبرون... الكافي ج ١ ص ١٤٥، التوحيد للصدوق ١٩٦، معاني الأخبار ص ٢٠، بحار الأنوار ج ٤ ص ٤٦، التفسير الصافي ج ٤ ص ٣٩٦، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٦٠٨، سلام على آل ياسين، السلام عليك يا داعي الله... الاحتجاج ج ٢ ص ٣١٦، بحار الأنوار ج ٥٣ ص ١٧١، ج ٩١ ص ٢، ج ٩٩ ص ٨١.
١٦. يا زياد، ويحك، وهل الدين إلا الحب، ألا ترى إلى قول الله: (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ...): المحاسن ج ١ ص ٢٦٣، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ١٧١، مستدرک الوسائل ج ١٢ ص ٢١٩، شرح الاخبار للقاضي النعمان المغربي ج ٣ ص ٥٨٧، مشكاة الانوار ص ٢١٧، بحار الانوار ج ٢٧ ص ٩٤، جامع احاديث الشيعة ج ١٦ ص ٢٠٩، تفسير العياشي ج ١ ص ١٦٧، البرهان ج ١ ص ٦١٠، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٨٣.
١٧. عن جابر عن أبي جعفر: قال: كان الله ولا شيء غيره، فأول ما ابتدأ من خلق خلقه أن خلق محمداً وخلقنا أهل البيت معه من نور عظمته، فأوقنا أطلت خضراء بين يديه، حيث لا سماء ولا أرض ولا مكان، ولا ليل ولا نهار؛ بحار الأنوار ج ٣ ص ٣٠٧؛ «أول ما خلق الله نور نبيك يا جابر»: كشف الخفاء ج ١ ص ٢٦٥، تفسير الأوسي ج ١ ص ٥١، ينابيع المودة ج ١ ص ٥٦، بحار الأنوار ج ١٥ ص ٢٤، عن مرزم عن أبي عبدالله ٧، قال: قال الله تبارك وتعالى: يا محمّد، إني خلقتك وعليتاً نوراً، يعني روحاً بلا بدن، قبل أن أخلق سماواتي وأرضي وعرشي وبحري، فلم تزل تهلّلي وتمجّديني، ثم جمعتُ رويكما فجعلتهما واحدة، فكانت تمجّديني وتهلّسني وتهلّسني، ثم قسمتها لثنتين، وقسمت الثنتين لثنتين، فصارت أربعة: محمّدٌ واحد، وعليٌّ واحد، والحسن والحسين ثنتان، ثم خلق الله فاطمة من نورٍ ابتدأها روحاً بلا بدن، ثم مسحنا بيمينه فأفضى نوره فينا؛ الكافي ج ١ ص ٤٤٠، بحار الأنوار ج ٥٤ ص ٦٥.
١٨. در این فقره زیارت، اختلاف نسخه وجود دارد که ما نسخه «لخلقنا» را به جای «لخلقنا» انتخاب نمودیم.
١٩. أسكن الله عز وجل آدم وزوجته الجنة، قال لهما: (وَكَلَّا مِّنْهَا رَعْدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ) يعني شجرة الحنطة، (فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ)، فنظر إلى منزلة محمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من بعدهم، فوجدها أشرف منازل أهل الجنة، فقال: يا ربنا، لمن هذه المنزلة؟ فقال الله جلّ جلاله: ارفعا رؤوسكما إلى ساق عرشي، فرفعا رؤوسهما فوجدا اسم محمّد وعليّ وفاطمة والحسن والحسين والأئمة بعدهم صلوات الله عليهم مكتوبة على ساق العرش بنور من نور الجبار جلّ جلاله، فقال: يا ربنا، ما أكرم أهل هذه المنزلة عليك، وما أحبهم إليك، وما أشرفهم لديك... يا آدم ويا حوا، لا تنظرا إلى أنوار و حججتي بعين الحسد فأهبطكما عن جواربي وأحلّ بكما هواني...؛ معاني الأخبار ص

١١٠. بحار الأنوار ج ١١ ص ١٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٢ ص ١٣، غاية المراد ج ٤ ص ١٨٨.
٢٠. عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال: إن الله تعالى خلق أربعة عشر نورا من نور عظمته قبل خلق آدم بأربعة عشر ألف عام فهي أرواحنا فقيل له: يا بن رسول الله عدم بأسمائهم فمن هؤلاء الأربعة عشر نورا؟ فقال: محمد وعلي وفاطمة والحسن والحسين وتسعة من ولد الحسين وتاسعهم قائمهم... بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٤.
٢١. (استكبرت أم كنت من العالين) من هم يا رسول الله الذين هم أعلى من الملائكة... بحار الأنوار ج ١١ ص ١٤٢، ج ١٥ ص ٢١، البرهان في تفسير القرآن ج ٤ ص ٦٨٤.
٢٢. سمعت ابا عبد الله يقول: ما تنبى نبي الا يمغرة حقنا ويضلنا على من سوانا: بصائر الدرجات ص ٩٤، المحتضر ص ٣٧١، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٨١.
٢٣. والذي نفسي بيده، ما أرى ابراهيم ملكوت السماوات والأرض ولا اتخذه خليلا لإلنبيوتي والاقرار لعلي بعد الذي نفسي بيده، ما كلم الله موسى تكليما ولا أقام عيسى آية للعالمين إلا بنبيوتي ومعرفة علي بعد ي: بحار الأنوار ج ٤١ ص ٩٦.
٢٤. عن عبد السلام بن صالح الهروي، قال: «قلت لعلي بن موسى الرضا: يا بن رسول الله، ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أن المؤمنين يزورون ربهم من منازلهم في الجنة؟ فقال: يا أبا الصلت، إن الله تبارك وتعالى فضل نبيه محمداً على جميع خلقه من النبيين والملائكة، وجعل طاعته طاعته ومتابعته متابعته، وزيارته في الدنيا والآخرة زيارته، فقال عز وجل: (مَنْ يُطِيعِ اللَّهَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ)، وقال: (إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ)، وقال النبي: ٩: من زارني في حياتي أو بعد موتي فقد زار الله. درجة النبي في الجنة أرفع الدرجات، فمن زاره إلى درجته في الجنة من منزله فقد زار الله تبارك وتعالى... الأمالي للصدوق ص ٥٤٥، التوحيد للصدوق ص ١٧٨، عيون أخبار الرضا ج ٢ ص ١٠٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٢٥، الاحتجاج ج ٢ ص ١٨٩، بحار الأنوار ج ٤ ص ٣١، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٣٣، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٦٠.
٢٥. قال أبو عبد الله: إن الله عز وجل خلقنا فأحسن خلقنا، وصورنا فأحسن صورنا، وجعلنا خزانه في سمائه وأرضه، ولنا نطق الشجرة وعبادتنا عبد الله عز وجل، ولو لانا ما عبد الله: الكافي ج ١ ص ١٩٣، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٩٧.
٢٦. سمعت ابا جعفر يقول: بنا عبد الله وبما عبد الله وبنا وخذ الله تبارك وتعالى: الكافي ج ١ ص ١٤٥، بصائر الدرجات ص ٨٤، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ١٠٢.
٢٧. السلام على أئمة الهدى ومصابيح الدجى، وأعلام النقى وذوي النهى، وأولي الحجى وكهف الورى، وورثة الأنبياء، والمثل الأعلى والدعوة الحسنى، وحجج الله على أهل الدنيا والآخرة والأولى، ورحمة الله وبركاته: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
٢٨. الامام واحد دهره، لا يلدانيه أحد، ولا يعادله عالم، ولا يوجد منه بدل ولا له مثل ولا نظير، مخصوص بالفضل كله من غير طلب منه له ولا اكتساب، بل اختصاص من المفضل الوهاب، فمن ذا الذي يبلغ معرفة الامام أو يمكنه اختياره: الكافي ج ١ ص ٢٠١، الأمالي للصدوق ص

## راه خدا / ١٠٣

٧٧٧. كمال الدين ص ٦٧٨، معاني الأخبار ص ٩٩، البرهان ج ٤ ص ٢٨٤.
٢٩. وفوض إلى نبيه فقال: (ما آتاكم الرسول فخذوه وما نهاكم عنه فانتهوا) فما فوض إلى رسول الله فقد فوضه إلينا: الكافي ج ١ ص ٢٦٦، بحار الأنوار ج ٤٧ ص ٥١، مرآة العقول ج ٣ ص ١٤٩.
٣٠. سمعت أبا جعفر يقول: كلما لم يخرج من هذا البيت فهو باطل: بصائر الدرجات ص ٥٣١، وسائل الشيعه ج ٢٧ ص ٧٥، مستدرک الوسائل ج ١٧ ص ٢٨٢.
٣١. ومثله كمثل شاة ضلت عن راعيها وقطيعها، فهجمت ذاهبة وجائبة يومها، فلما جنها الليل بصرت بقطيع غنم مع راعيها، فحننت إليها واغترت بها، فباتت معها في مريضها فلما أن ساق الراعي قطيعه أنكرت راعيها وقطيعها، فهجمت متحيرة تطلب راعيها وقطيعها، فبصرت بغنم مع راعيها فحننت إليها واغترت بها فصاح بها الراعي: الحقني براعيك، وقطيعك فأنت تائهة متحيرة عن راعيك وقطيعك، فهجمت ذعرة، متحيرة، تائهة، لا راعي لها يرشدها إلى مرعاها أو يردها، فبينما هي كذلك إذا اغتمم الذئب ضيبتها، فأكلها... الكافي ج ١ ص ١٨٤، الغيبة للنعماني ج ٢٣ ص ٨٧، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٨٧.
٣٢. در اینجا و چند جای دیگر از کتاب «معرفت امام عصر» نوشته جناب سید محمد بنی هاشمی استفاده کرده ام. جای دارد که از تلاش های این نویسنده، کمال تقدیر را بنمایم.
٣٣. ونحن الصراط المستقيم، ونحن عبيبة علمه، ونحن تراجمه وحيد، ونحن أركان توحيد: معاني الأخبار ص ٣٥، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٢، (صراط الذين أئمنتم عليهم)، يعني محمداً وذرئته: معاني الأخبار ص ٣٦، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ١٣ (الهدى الصراط المستقيم)، يعني أمير المؤمنين: تفسير العتاشي ج ١ ص ٢٤، بحار الأنوار ج ٨٢ ص ٢٣ و ج ٨٩ ص ٢٤٠.
٣٤. وحزبه، وعبيبة علمه، وحجته وصراطه ونوره، ورحمة الله وبركاته: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعه ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
٣٥. بني الاسلام على خمسة أشياء: على الصلاة والزكاة والحج والصوم والولاية، قال زرارة: فقلت: وأي شيء من ذلك أفضل؟ فقال: الولاية أفضل، لأنها مفتاحهن والوالي هو الدليل عليهن: الكافي ج ٢ ص ١٨، المحاسن ج ١ ص ٢٨٦، وسائل الشيعه ج ١ ص ١٣، بحار الأنوار ج ٦٥ ص ٣٣٢.
٣٦. رايت ربي في صورته شاب امرء جعد: الكامل لابن عدى الجرجاني ص ٢٦١، انه ربه تعالى في المنام في احسن صورة شاب موفراً رجلاه في خف عليه نعلان من ذهب: تاريخ بغداد ج ١٣ ص ٣١٢، ثم اننا نسأل المقريري كيف لم يذكر بين المشبهة والمجسمة أقوال من يقول من أهل نحلته ان الله تعالى ينزل في كل ليلة جمعة على سطوح المساجد راكبا على حماره بصورة غلام أمر فقط الشعر: اعيان الشيعة ج ١ ص ٢٣، إن الله عز وجل لما قضى خلقه استلقى فوضع إحدى رجله على الأخرى: المعجم الكبير للطبراني ج ١٩ ص ١٣، قال أبو محمد الخلال: هذا حديث إسنادهم تكافؤهم وهم مع تفقهم شرط الصحيحين: إبطال التأويلات لأخبار الصفات لأبي يعلى ج ١ ص ١٨٨ و ١٨٩.
٣٧. يعرف الله عز وجل إلا بسبيل معرفتنا، ونحن الأعرف يعرفنا الله عز وجل يوم القيامة على الصراط، فلا يدخل الجنة إلا من عرفنا وعرفناه، ولا يدخل النار إلا من أنكرنا وأنكرناه إن الله تبارك وتعالى لو شاء لعرف العباد نفسه ولكن جعلنا أبوابه وصراطه وسبيله الذي يؤتى منه

٣٨. فم عدل عن ولايتنا أو فضل علينا غيرنا ، فإنهم عن الصراط لنا كيون ، فلا سواء من اعتمض الناس به ولا سواء حيث ذهب الناس إلى عيون كدرة يفرغ بعضها في بعض ، وذهب من ذهب إلينا إلى عيون صافية تجري بأمر ربها ، لا نفاذ لها ولا انقطاع: الكافي ج ١ ص ١٨٤، بصائر الدرجات ص ٥١٧، بحار الأنوار ج ٨ ص ٣٣٦.
٣٩. يا محمد إني خلقتك و خلقت عليا وفاطمة والحسن والحسين والأئمة من ولده من سنخ نور من نوري ، وعرضت ولايتكم على أهل السماوات وأهل الأرضين فمن قبلها كان عندي من المؤمنين ، ومن جحدتها كان عندي من الكافرين ، يا محمد لو أن عبدا من عبدي عبدني حتى ينقطع ويصير كالنسن البالي ثم أتاني جاحدا لولايتكم ما غفرت له حتى يقر بولايتكم: بحار الأنوار ج ٢٧ ص ٢٥٥، شرح احقاق الحق ج ٥ ص ٤٦، مدينة المعاجز ج ٢ ص ٣١٢.
٤٠. قلت له: أي الأعمال هو أفضل بعد المعرفة؟ قال: ما من شيء بعد المعرفة يعدل هذه الصلاة، ولا بعد المعرفة والصلاة شيء يعدل الزكاة، ولا بعد ذلك شيء يعدل الصوم، ولا بعد ذلك شيء يعدل الحج، و فاتحة ذلك كله معرفتنا، وخاتمته معرفتنا: الامالي للطوسي ص ٦٩٤، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ٢٠٢، وسائل الشيعة ج ١ ص ٢٧.
٤١. بني الاسلام على خمس: إقام الصلاة، وإيتاء الزكاة، وحج البيت، وصوم شهر رمضان والولاية لنا أهل البيت، فجعل في أربع منها رخصة، ولم يجعل في الولاية رخصة من لم يكن له مال لم يكن عليه الزكاة، ومن لم يكن عنده مال فليس عليه حج، ومن كان مريضا صلى قاعدا وأطهر شهر رمضان ولو لا رخصة صحبا كان أو مريضا أو ذا مال أو لا مال له فهي لازمة واجبة: الخصال للصدوق ص ٢٧٨، وسائل الشيعة ج ١ ص ٢٣، بحار الأنوار ج ٦٥ ص ٣٧٦، جامع احاديث الشيعة ج ١ ص ٤٦١.
٤٢. نحن أصل كل خير ومن فرو عنا كل بر، فمن البر التوحيد والصلاة والضيام وكظم الغيظ والغفو عن المسيء ورحمة الفقير وتعهد التجار والاقرار بالفضل لأهله وعدونا أصل كل شر ومن فرو عنهم كل قبيح وفاحشة فمنهم الكذب والبخل والنميمة والقطيعة وأكل الربا وأكل مال اليتيم بغير حقه...: الكافي ج ٨ ص ٢٤٢، وسائل الشيعة ج ٢٧ ص ٧٥، شرح الاخبار ج ٣ ص ٩، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٥٣.
٤٣. رايت ربي في صورة شاب امر دجعد: الكامل لابن عدى الجرجاني ص ٢٦١. انه ربه تعالى في المنام في احسن صورة شاب موفرا رجلاه في خف عليه نعلان من ذهب: تاريخ بغداد ج ١٣ ص ٣١٢، ثم اتنا نسأل المقريري كيف لم يذكر بين المشبهة والمنجسة أقوال من يقول من أهل نحلته ان الله تعالى ينزل في كل ليلة جمعة على سطوح المساجد راكبا على حماره بصورة غلام أمر د فقط الشعر: اعيان الشيعة ج ١ ص ٢٣، إن الله عز وجل لَمَّا قَضَى خَلْقَهُ اسْتَلْقَى فَوْضِعَ إِخْدَى رِجْلَيْهِ عَلَى الْأُخْرَى: المعجم الكبير للطبراني ج ١٩ ص ١٣، قال أبو محمد الخلال: هذا حديث إسناد، كلهم تقات وهم مع تقتهم شرط الصحيحين: إبطال التأويلات لأخبار الصفات لأبي يعلى ج ١ ص ١٨٨ و ١٨٩.
٤٤. إن ذكر الخير كنتم أوله وأصله وفرعه، ومعدنه ومأواه ومنتهى، بأبي أتم وأمي ونفسي، كيف أصف حسن ثنائكم، وأحصي جميل بلائكم... عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٥٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، المزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.
٤٥. الرضا عن أبيه، عن جده في قوله تعالى: فطرة الله التي فطر الناس عليها قال هو التوحيد ومحمد رسول الله وعلي أمير المؤمنين إلى هاهنا



## راه خدا / ١٠٥

التوحيد: مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٩٦، بحار الأنوار ج ٣ ص ٢٧٧، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ١٠٣، البرهان في تفسير القرآن ج ٤ ص ٣٤٤. ٤٦. إنما يعبد الله من يعرف الله، فأما من لا يعرف الله فإنما يعبده هكذا ضلالاً قلت: جعلت فداك فما معرفة الله؟ قال: تصديق الله عز وجل وتصديق رسوله وموالاة علي والائتمام به وبأئمة الهدى عليهم السلام والبراءة إلى الله عز وجل من عدوهم، هكذا يعرف الله عز وجل: الكافي ج ١ ص ١٨٠، مرآة العقول ج ٢ ص ٣٠٠.

٤٧. هذا مخلط وهو عدو لاتصل خلفه ولاكرامة: تهذيب الاحكام ج ٣ ص ٢٨، وسائل الشيعة ج ٨ ص ٣٠٩.

٤٨. هيات، كذب من ادعى محبتنا ولم يبتراً من اعدائنا: مستطقات السرائر ص ٢٦٦، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ٥٨.

٤٩. ياأي أنتم وأمي وأهلي ومالي وأسرتي، أشهد الله وأشهدكم أنني مؤمن بكم وبما آمنت به، كافرٌ بعدوكم وبما كفرتم به، مستصبرٌ بشأنكم وبضلالة من خالفكم، موالٍ لكم ولأولياكم، مبيغضٌ لأعدائكم ومعادٍ لهم، سلمٌ لمن سالكم، وحربٌ لمن حاربكم، محققٌ لما حَققتُم، مبطلٌ لما أبطلتم، مطيعٌ لكم، عارفٌ بحَقِّكم، مقرٌّ بفضلكم...: عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٦٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، النزار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

٥٠. من علم أن لا إله إلا أنا وحدي، وأن محمداً عبدي ورسولي، وأن علي بن أبي طالب خليفتي، وأن الأئمة من ولده حجج الله على الخلق، وأدخله الجنة برحمتي، ونجيتهم من النار بعفوي، وأبحت له جوارِي، وأوجبت له كرامتي... ومن لم يشهد أن لا إله إلا أنا وحدي أو شهد بذلك ولم يشهد أن محمداً عبدي ورسولي، أو شهد بذلك ولم يشهد أن علي بن أبي طالب خليفتي، أو شهد بذلك ولم يشهد أن الأئمة من ولده حجج الله على الخلق، فقد جحد نعمتي، وصغر عظمتي، وكفر بآياتي وكنيتي...: كمال الدين ص ٢٥٨، الاحتجاج ج ١ ص ٨٧، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ١١٩.

٥١. عن إسحاق بن راهويه، قال: «لما وافى أبو الحسن الرضا بنيسابور وأراد أن يخرج منها إلى المأمون، اجتمع إليه أصحاب الحديث فقالوا له: يا بن رسول الله، ترحل عنا ولا تحذتنا بحديث فنستفيده منك؟ وكان قد قعد في العمارة، فأطلع رأسه وقال: سمعتُ أبي موسى بن جعفر يقول: سمعتُ أبي جعفر بن محمد يقول: سمعتُ أبي محمد بن علي يقول: سمعتُ أبي علي بن الحسين يقول: سمعتُ أبي الحسين بن علي بن أبي طالب يقول: سمعتُ أبي أمير المؤمنين علي بن أبي طالب يقول: سمعتُ رسول الله يقول: سمعتُ جبرئيل يقول: سمعتُ الله جل جلاله يقول: لا إله إلا الله حصني، فمن دخل حصني أمن من عذابي. قال: فلما مَرَّتِ الراحلة نادانا: بشروها، وأنا من شروطها»: التوحيد للصدوق ص ٢٥، الأمان للصدوق ص ٣٠٦، نواب الأعمال ص ٦، عيون أخبار الرضا ج ١ ص ١٤٤، معاني الأخبار ص ٣٧١، الجواهر السننية ص ٢٢، بحار الأنوار ج ٣ ص ٧ و ج ٤٩ ص ١٢٣، نور البراهين ج ١ ص ٧٦، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٣٩، بشارة المصطفى ص ٤١٣، وراجع روضة الواعظين ص ٤٢، مناقب آل أبي طالب ج ٢ ص ٢٩٦، بنابيع المودة ج ٣ ص ١٢٣.

٥٢. (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ مَنَعَ عَنْ يَوْمِئِذٍ أَمْوَنَ) (وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكَيْفَ يُجْزَىٰ فِي الثَّارِ هَلْ يُجْزَىٰ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)، نمل، آية ٨٩ - ٩٠.

٥٣. الحسنة معرفة الولاية وحبنا أهل البيت والسبئية انكار الولاية...: الكافي ج ١ ص ١٨٥، بحار الأنوار ج ٧ ص ٣٠٥، التفسير الصافي ج ٤ ص ٧٨، البرهان ج ٤ ص ٢٣٢، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ١٠٤.

٥٤. عن عبد الله بن أبي يعفور قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام: إني أخاطب الناس فيكثر عجبني من أقوام لا يتولونكم ويتولون فلانا وفلانا، لهم

- أمانة وصدق ووفاء، وأقوام يتولونكم، ليس لهم تلك الأمانة ولا الوفاء والصدق؟ قال: فاستوى أبو عبد الله عليه السلام جالسا فأقبل علي كالفضيان، ثم قال: لا دين لمن دان الله بولاية إمام جائر ليس من الله، ولا عتب علي من دان بولاية إمام عادل من الله، قلت: لا دين لأولئك ولا عتب علي هؤلاء؟! قال: نعم لا دين لأولئك ولا عتب علي هؤلاء، ثم قال، ألا تسمع لقول الله عز وجل: الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات إلى النور، يعني من ظلمات الذنوب إلى نور التوبة والمغفرة لولايتهم كل إمام عادل من الله... الكافي ج ١ ص ٣٧٥. الغيبة للنعمان ص ١٣٢، بحار الانوار ج ٢٣ ص ٣٢٣. جامع احاديث الشيعة ج ٢٦ ص ٥١.
٥٥. وقال رجل لامرأته: اذهبي إلى فاطمة بنت رسول الله فاسألها عني أني من شيعتكم أم ليس من شيعتكم؟ فسألته فقالت: قولي له: إن كنت تعمل بما أمرناك، وتنتهي عما زجرناك عنه، فأنت من شيعتنا وإلا فلا، فرجعت فأخبرته فقال: يا ويلي ومن ينفك من الذنوب والخطايا، فأنا إذا خالد في النار، فان من ليس من شيعتهم فهو خالد في النار، فرجعت المرأة فقالت لفاطمة ما قال زوجها، فقالت فاطمة: قولي له: ليس هكذا، شيعتنا من خيار أهل الجنة وكل محبيننا وموالي أوليائنا ومعادي أعداءنا والمسلم بقلبه ولسانه لنا ليسوا من شيعتنا إذا خالفوا أو أمرنا ونواهينا في سائر المواقف... بحار الانوار ج ٦٥ ص ١٥٥، البرهان في تفسير القرآن ج ٤ ص ٦٠٢.
٥٦. فقال أبو جعفر: والله لو أحبنا حجر حشره الله معنا، وهل الدين الا الحب: تفسير العياشي ج ١ ص ١٦٧، البرهان في تفسير القرآن ج ١ ص ٦١١، تفسير نور الثقلين ج ١ ص ٣٢٧، بحار الانوار ج ٢٧ ص ٩٥.
٥٧. في الجنة ثلاث درجات، وفي النار ثلاث درجات، فأعلى درجات الجنة لمن أحبنا بقلبه ونصرنا بلسانه ويده، وفي الدرجة الثانية من أحبنا بقلبه ونصرنا بلسانه، وفي الدرجة الثالثة من أحبنا بقلبه: المحاسن ج ١ ص ١٥٣، بحار الانوار ج ٢٧ ص ٩٣.
٥٨. قال لي: يا جابر أيكفي من ينتحل التشيع أن يقول بحبنا أهل البيت، فوالله ما شيعتنا إلا من اتقى الله وأطاعه وما كانوا يعرفون يا جابر إلا بالتواضع والتخشع والأمانة وكثرة ذكر الله والصوم والصلاة والبر بالوالدين والتعاهد للجيران من الفقراء وأهل المسكنة والغارمين والأيتام وصدق الحديث وتلاوة القرآن وكف الألسن عن الناس إلا من خير، وكانوا أمناء عشائهم في الأشياء: الكافي ج ٢ ص ٧٤، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٢٣٤، الامالي ص ٧٣٥، بحار الانوار ج ٦٥ ص ١٦٦.
٥٩. نحن أصل كل خير ومن فروعنا كل بر، فمن البر التوحيد والصلاة والصيام وكظم الغيظ والعفو عن المسيء ورحمة الفقير وتعهد الجار والافرار بالفضل لأهله وعدونا أصل كل شر ومن فروعهم كل قبيح وفاحشة فمنهم الكذب والبخل والنميمة والقطيعة وأكل الربا وأكل مال اليتيم بغير حقه... الكافي ج ٨ ص ٢٤٢، وسائل الشيعة ج ٢٧ ص ٧٠، شرح الاخبار ج ٣ ص ٩، بحار الانوار ج ٢٤ ص ٣٠٣.
٦٠. ما من عبد إلا وعليه أربعون جنة حتى يعمل أربعين كبيرة فإذا عمل أربعين كبيرة انكشفت عنه الجنن فيوحي الله إليهم أن استروا عبيدي بأجنحتكم فستره الملائكة بأجنحتها، قال: فما يدع شيئا من القبيح إلا قارفه حتى يمتدح إلى الناس بفعله القبيح، فيقول الملائكة: يا رب هذا عبدك ما يدع شيئا إلا ركبته وإنما نستحي مما يصنع، فيوحي الله عز وجل إليهم أن ارفعوا أجنحتكم عنه فإذا فعل ذلك أخذ في بغضنا أهل البيت... الكافي ج ٢ ص ٢٧٩، علل الشرايع ج ٢ ص ٥٣٢، وسائل الشيعة ج ١١ ص ٢٤٩، بحار الانوار ج ٧٠ ص ٣٥٥.
٦١. من كان لله مطيعا فهو لنا ولي ومن كان لله عاصيا فهو لنا عدو، وما تنال ولا يتنا إلا بالعمل والورع: الكافي ج ٢ ص ٧٥، الامالي للصدوق ص ٧٢٥، روضة الواعظين ص ٢٩٤.

## راه خدا / ١٠٧

٦٢. يا على اعمال شيعتك تعرض عليّ في كل جمعة فافرح بصالح اعمالهم واستغفر لسيئاتهم: تفسير فرات ص ٢٦٦، بحار الأنوار ج ٥ ص ٦٥. مشارق أنوار اليقين ص ٦٨.
٦٣. اتقوا الله وكونوا دينكم بالورع: الكافي ج ٢ ص ٧٦، ثواب الاعمال ص ٢٤٦، وسائل الشيعة ج ١١ ص ١٤٦، الامالي للمفيد ص ١٠٠.
٦٤. من مات على حب آل محمد مات شهيداً ألا ومن مات على حب آل محمد مات مغفوراً له، ألا ومن مات على حب آل محمد مات تائباً، ألا ومن مات على حب آل محمد مات مؤمناً مستكمل الايمان ألا ومن مات على حب آل محمد بشره ملك الموت بالجنة ثم منكر ونكير...: بحار الأنوار ج ٣٧ ص ١١٢، تفسير الرازي ج ٢٧ ص ١٦٦، كشف الغمة ج ١ ص ١٠٤، ينابيع الموده ج ٢ ص ٣٣٣.
٦٥. الإمام الصادق: «إن رسول الله قال لعلي: يا علي، أنت وشيعتك القائمون بالقسط، وأنت على الحوض تنشقون من أحبيكم، وتمنعون من أخل بفضلكم، وأنتم الآمنون يوم الفرع الأكبر. يا علي: أنت وشيعتك تظللون في الموقف، وتنعمون في الجنان. يا علي، إن الجنة مشتاقه إليك وإلى شيعتك، وإن ملائكة العرش المقرئين يفرحون بقدمهم والملائكة تستغفر لهم...»: تفسير فرات ص ٢٦٦، بحار الأنوار ج ٥ ص ٦٥، مشارق أنوار اليقين ص ٦٨.
٦٦. فثبتني الله أبداً ما حبيت على موالاتكم ومحبتكم ودينكم، ووقفتي لظاعتكم، ورزقني شفاعتكم، وجعلني من خيار مواليكم التابعين لما دعوتهم إليه، وجعلني ممن يقتض آثاركم، ويسلك سبيلكم؛ عيون أخبار الرضا ج ١ ص ٣٠٥، كتاب من لا يحضره الفقيه ج ٢ ص ٩٠٩، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ٩٥، وسائل الشيعة ج ١٤ ص ٣٠٩، الزوار لابن المشهدي ص ٥٢٣، بحار الأنوار ج ٩٩ ص ١٢٧، جامع أحاديث الشيعة ج ١٢ ص ٢٩٨.

## منايع

١. الاحتجاج على أهل المجاج
٢. إحقاق الحق وإزهاق الباطل
٣. إعلام الوري بأعلام الهدى
٤. أعيان الشيعة
٥. إقبال الأعمال
٦. أمالي المفيد
٧. الأمالي للمطوسي
٨. الأمالي للصدوق
٩. بحار الأنوار
١٠. البرهان في تفسير القرآن
١١. بشاراة المصطفى لشيعة المرتضى
١٢. بصائر الدرجات
١٣. تاريخ الطبري
١٤. تاريخ مدينة دمشق
١٥. التحصين
١٦. تحف العقول عن آل الرسول
١٧. تفسير الثعالبي
١٨. تفسير الصافي
١٩. تفسير العياشي
٢٠. تفسير القمي
٢١. تفسير فرات الكوفي
٢٢. تفسير نور الثقلين
٢٣. التوحيد
٢٤. تهذيب الأحكام
٢٥. جامع أحاديث الشيعة
٢٦. جمال الأسبوع
٢٧. الجواهر السنينة
٢٨. الخصال
٢٩. دعائم الإسلام
٣٠. دلائل الإمامة
٣١. روح المعاني
٣٢. روضة الواعظين
٣٣. شرح الأخبار
٣٤. عذة الداعي
٣٥. علل الشرائع
٣٦. عيون أخبار الرضا (ع)
٣٧. الغدير
٣٨. الغيبة
٣٩. فتح الباري
٤٠. الكافي
٤١. كتاب الغيبة
٤٢. كتاب من لا يحضره الفقيه
٤٣. كشف الخفاء
٤٤. كشف الغمة
٤٥. كمال الدين
٤٦. كنز الدقائق
٤٧. مجمع الزوائد
٤٨. المحاسن
٤٩. المزار
٥٠. مستدرک الوسائل
٥١. معاني الأخبار
٥٢. المعجم الكبير
٥٣. مناقب آل أبي طالب
٥٤. المناقب (المناقب للخوارزمي)
٥٥. وسائل الشيعة
٥٦. يتابع المودة